

قیام ایران

زیر نظر شورای نویسندگان

ارگان مرکزی نهضت اسلامی ایران

۲۰ تن در مونیخ کشته شدند:

بزرگداشت حکومت بختیار

در میان شورا تکبیرترین تجلیات احساسات بنیادین ۷۰۰ تن از اعضا و طرفداران نهضت مقاومت ملی ایران در شهر مونیخ (آلمان غربی)، عصر روز یکشنبه ۹ فوریه مراسم بزرگداشت حکومت ۲۷ روزه دکتربختیار برگزار شد. نواختن سرود ملی ایران، پیام را دیوبی دکتربختیار و سرجمندار مبارزات رهنمایی ملت ایران به مناسبت سالگرد فتنه خمینی بخشنید. دکتربختیار در میان کف زدن های ممتد طولانی حاضران رسید و آنگاه چند تن از اعضای نهضت مقاومت ملی ایران در مونیخ بختیار نمایندگی از جانب جوانان، زنان، فرهنگیان در مونیخ و سایر ریه های ایرانی امروز ایران و سایر هکارتها و اقدامات فداکاری رژیم استبداد دینی بخشنید. یکی از جوانان قطعه شعری میهنی را دکلمه کرد، که این قسمت از برنامه با استقبال پر شور حاضران روبرو شد.

آنکاه آقای بیمن عضو نهضت مقاومت ملی ایران طی سخنرانی مفصلی به شرح اوضاع و شرایط حاکم بر جامعه ایران در سال ۱۳۵۷ پرداخت و علل و انگیزه های راکد منجر به قبول مسئولیت نخست وزیر و دکتربختیار بختیار شد. مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. وی در بخشی از سخنان خود پس از اشاره به مدارها و بیسربینی ها و موضع گیری های دکتربختیار در دوران نخست وزیری اش و نیز اقدامات حکومت ملی او اظهار داشت: " امروز پس از ۷ سال، بختیار تنها نیست، میلیون ها ایرانی تنها عدالت و آزادی با او همراهند، زیرا حقا نیتا و آزادی در کوزه آزمون های سخت این دوره ۷ ساله به تجربه دریافته اند.

بقیه در صفحه ۱۲

نابودی تأسیسات پمپاژ

نفت گناوه

خبرنگار ویژه قیام ایران از تهران طی یک گزارش ویژه جزئیات حمله شکاری بمب افکن های عراقی را بر تاسیسات پمپاژ نفت گناوه به نقل از مهندس فان درف، سرپرست طرح پمپاژ شرح می دهد. طی این گزارش درمی یابیم که حکومت بی کفایت و فاسد ملی رژیم خودکامه دینی، بدون آنکه برای دفاع از تاسیسات عظیم ۲۰ میلیاردری تجهیزات لازم بپردازد، فراموش کرد، طرحی را به مرحله پایان رسانده بود، که اگر به بهره برداری می رسید، می توانست نیروی هوایی دشمن با استفاده از سهل انگاری و عدم مسئولیت مقامات مسئول روز سوم بهمن ماه با حملات دقیق طی سی دقیقه همه تاسیسات را نابود کرد بطوریکه با بدگفت در حال حاضر پمپاژ گناوه با خاک یکسان شده است.

بقیه در صفحه ۳

هادی بهزاد

ارتش ملی ایران

زندانی جماران را می لرزاند

ارتش ملی ایران در فاصله ای چند ماهه نمونه ای از این انقلاب سواستی است. بی خبر که اگر " این جا " قلمتی از تیره های شاهوردی ها و عزیزمرا دی ها به خاک و خون می غلتد " آن جا " هزاران عزیز مرادی و شاهوردی، کمر بسته و آماده ظاهر می شوند.

بقیه در صفحه ۲

پی گورستان ها ردیف کرده است، اظهار حیات می کند و وحشت خود را می پوشاند. در نمایش قدرت، کارگردانی صحنه ها را به خویشاوندان خود آدمکشان حرفه ای - با دستمزدهای کلان مقاطعه داده است اما در هر صحنه ای شاهی از ترس تحویل می دهد. قتل دوتن از افسران

ما فیای مذهبی، موسوم به " نخستین حکومت الله در کره ای ارض " پس از هفت سال تکبیر بر تیغ وزندگان و زور، هنوز از شیخ ضد انقلاب می نالد و می لرزد و نیز از سایه خود بیمناک است. با کشتارهایی که حتی یک روز متوقف نشده، با زندان ها و کشتار زندان ها بالا برده، با گورستان ها کشته در

کارشناس مسائل بین المللی بحرانها:

جمهوری اسلامی بخت پیروزی ندارد

بهمن واسفند، به حمله های نفوذی گسترده ای در با تلاق ها دست بزنند یا تکبیرا موج انسانی، به سوی بصره حمله و رشود. سال گذشته، بیش از هیجده هزار تن از نیروهای ایرانی در این بخش از جبهه کشته شدند و دیدی ست اصرار ملایان جنگ طلب به انجام یک تعرض جدید، به دادن تلفات سنگین انسانی دیگری آنجا مدکله زدید ما غربیگان، کا ملا " غیر عقلایی ست.

بقیه در صفحه ۱۲

ژنرال " هانری ارو "، کارشناس مسائل بین المللی و مسئول پیشین تحلیل و پیش بینی بحران ها در همه نقاط داغ جهان در وزارت دفاع فرانسه، در مقاله ای که در هفته نامه " فرانسه " اکسپرس به چاپ رسیده است، نتایج بن بست مناقشه جمهوری اسلامی و عراق را بررسی کرده است.

ژنرال " هانری ارو " در مقاله خود، می نویسد: جمهوری اسلامی، دیگر ارز لازم و اجتناب ناپذیر برای خرید هواپیما های جدید، هلیکوپتر، تانک یا موشک ندارد. در نتیجه، بخت آن را ندارد که جبهه عراق را درهم شکند. از سوی دیگر، هیچ یک از کشورهای بزرگ صنعتی حاضر نیست این جنگا فرا را با جمهوری اسلامی بشهر و شود، جنگ افزارهایی که ممکن است تعادل جنگ را دگرگون سازد.

ژنرال فرانسیس یا آوری می کند که رژیم تهران، امروز، از حیث دریافت جنگ افزارهای سنگین، مورد تحریم عمومی قرار دارد. تنها سوریه و لیبی و کره شمالی و چین، سلاح هایی به آن تحویل می دهند.

جمهوری اسلامی پول ندارد، پشتوانه استراتژیکی ندارد و در نتیجه، با وجود هجوم های گاهگاهی، در بن بست جنگی گرفتار شده است که می خواهد آن را تساه نقطه پیروزی، دنبال کند و حال آن که امکان برده در یک نبرد تعیین کننده را ندارد. با این همه، در تهران، هواداران یک تعرض تازه، قوی و فعال هستند. وزیر کشور، وزیر اطلاعات و امنیت، وزیر پاسداران انقلاب و همچنین احمد خمینی، پسر آیت الله خمینی که یک جناح بنیادگرا را در میان جناح های قدرت در رژیم اسلامی هدایت می کند، از جمله هواداران انجام یک تعرض جدید هستند.

ژنرال " هانری ارو " که مقاله وی در آخرین شماره هفته نامه " فرانسه " اکسپرس به چاپ رسید. می نویسد: احتمال دارد که جمهوری اسلامی همانند سه ساله گذشته، در ماه های ایرانی

دکتر صدیقیه:

معاهده ۱۹۷۵ و

جنگ ایران و عراق

در صفحه ۵

هشت سالگی یک انقلاب:

شکست بزرگ

در صفحه ۱۱

فریدون رختا

یا ایها المؤمنون لا تسئلوا

(ای کسانی که ایمان آورده اید، سؤال نکنید...)

احترام که ابواب جمعی آقای مسعود و یا بانومریم می کند، یک حرفی میزند یا یک سوالی میکند. از آنجائی که در مراسم و مسلک آقایان، قانون " لا تسئلوا " به شدت اجرامی شود، هفته بعد، آقای مسعود، در روزنامه اش دهه انبار فحش و ناسزا را می گشاید و الفاظ رذال و رذیل و زلات ودنی و دانی دناشت را بر سر گوینده سرازیر می کند، علاوه بر اینکه روزنامه ای که آن حرف یا سؤال را چاپ کرده به عنوان " ننگین نامه " - " ورق پاره " - " لجن نامه " و غیره مفتخر میشود...

بقیه در صفحه ۴

" میرزا بنویس بختیاری - ساواکی ! "

این لقبی است که آقای مسعود جوی به بنده نا چیز مرحمت فرموده اند.

در شماره ۱۱ جمعه ۱۱ بهمن ۱۳۶۴ روزنامه مجاهد، زیر عنوان " طرح شورا و سوز و گداز بختیاری ها " مقاله ای چاپ شده است که ظاهرا " جواب آن چندسپهری است که بنده در شماره ۱۳۰ قیام ایران زیر عنوان " توان عملی و ظرفیت ایدئولوژیک " نوشته بودم.

اصولا در نشریات آقای مسعود، دو نکته قابل توجه و تامل است:

یکی اینکه عادت به بددهنی دارند. یک بنده خدائی یک جائی، با کلی ادب و

ارتش ملی ایران

زندانی جماران را می لرزاند

شبهه از صفحه ۱

درد بی درمان " زندانی منفور جماران " از همین جوش پائین ناپذیر غیرت ها است .

اما مقوله ای دیگر : سرنوشت این دوسربا زجانبازو صدها هزارها از این گونه مردان تسلیم ناپذیر، خواه ناخواه ذهن ما را به سوی خاطرات آمیخته به حسرت و افسوس سوق می دهد، بایادهاش آزاردهنده گه ارتشی را با این همه توشه زغیر و تهوور و ایثار، چه پیش آمد که بهنگام گذر از سنگلاخی لنگ زدویی هیچ مقاومتی قربانی شد؟

این حماسه های دما دم، در این روزگار آکنده از مرگ و آه و اشک کجا و آن حیرت و درماندگی کجا؟

ارتشی که زخم خورده دست خالی با ما جمعی تا دندان مسلح چنین شجاعانه گلاویز است و غوغا میکند و به دفاع از هر ذره خاک وطنش قهرمانان می جنگد، مگر از تیار همان ارتش نیست که با ایلغار مثنی ملای مفتخوار و ضدایرانی از پای درآمد؟

کجا ی کارش لنگ بود؟ چه کم داشت؟ و چرا کم داشت؟

مردانی که در زیر ضربات پی در پی دشمن خانگی و برغم انواع تخفیف و آزار و سرکوب، بر سر پیمان مانده اند و جورانده به کلمه ای

" فداکاری " تجسم وجان می دهند، در آن روزهای تب آلود کجا بودند؟

آن عده سربا زود زنده را و آفرید دیگر که جان برکف در قعر مظلمت اختناق، قیام ملی (۱۸ تیر ۱۳۵۸) را شالوده ریختند، و آنگاه که عرصه را باختند،

دربرا برجوخه های اعدا م و چشم در چشم ملایان حاکم جنا بینکار، با فریاد عشق، پرده ستر سکوت را دریدند،

در آن وانفسا چه شد که خاموش مانده بودند؟

ارتشی که امروز مثل خاردرجشم دشمن درونی می خلد و متجاوز خارجی را بستوه آورده است، مگر از سلاله های همان ارتشی نیست که در

بلوای خانمانوز ۵۷، همچنان هزاران محقق و جفا گیری و مهدیون و عزیز مرادی و شاهوردی با خود داشت؟ پس چه روی داد که نجیبیده

بجانشان افتادند و تکه تکه اش کردند و دم برنیاورد؟ - چرا به نهیبی میدان را خالی کرد و به صاحب مرگ سپرد؟

آیا برای نخستین بار پشت " محالی " شکسته و استثنائی بتمام معنا استثناء رخ داده است؟

با سخ زمان منفی است - زمانی که عمق فاجعه را شکافته و برده را بالا زده و به قضاوت امکان داده است،

روایت می کند که توطئه، البته در پیکره ارتش نیز ریشه بسته و بسواندن را آغاز کرده بود، ولی

نه چندان که فقط بتکانی، بی هیچ بایاداری متلاشی شود.

واقعیت این است که ضربت کاری، بیتر از آنکه بدست انقلابی قروداید، از قله های خود ارتش

قروداید، از قله های خود ارتش قروداید، از قله های خود ارتش قروداید، از قله های خود ارتش

قروداید، از قله های خود ارتش قروداید، از قله های خود ارتش قروداید، از قله های خود ارتش

قروداید، از قله های خود ارتش قروداید، از قله های خود ارتش قروداید، از قله های خود ارتش

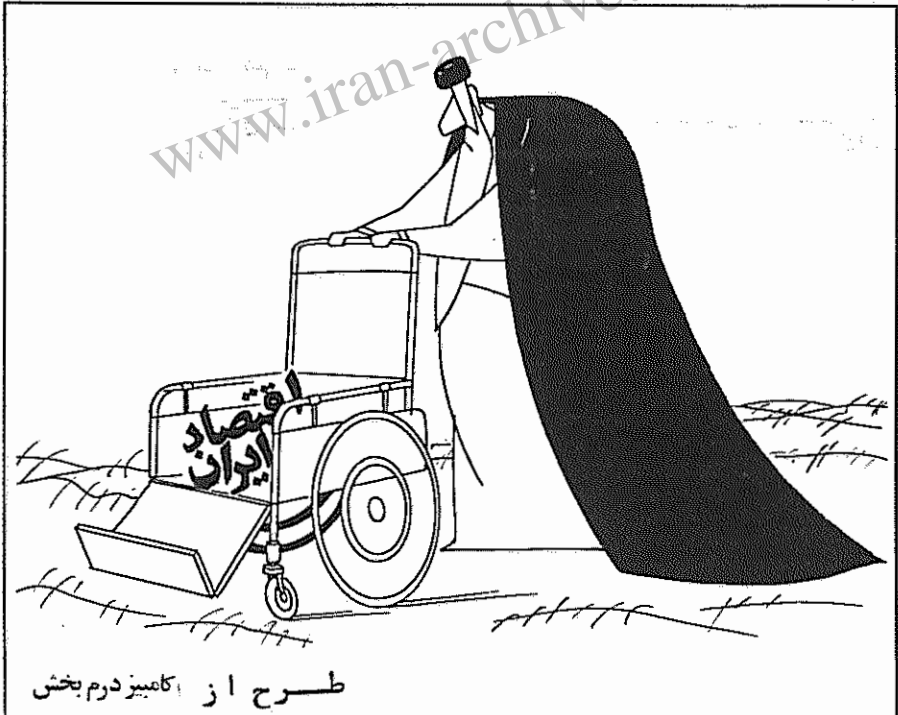
شاهدهای زنده ای، امروز در کنار ما هستند که بر آغ ز جنبش های خودجوش و پراکنده در صوف ارتش، در سلسله های پائین ترودر همان ایام تیناک گواهی می دهند، اما چرا آن جنبش های خودجوش درونی ارتش کار سازند؟ - دلیلش آن بود که قشر پیوسیده و خودباخته و خود فروخته ای از حوزی فرماندهی، با قیام و وقعودی برق آسا کنار تمام کرده بود و پیداست که در چنان فضای بر هر خیزش و پنخواها نهاده و اتهام می نشست : (اتهام ترور و اتهام فدا انقلاب) . وانگهی نظام حاکم بر ارتش رشته های هرگونی

اعضا دو پیوندی را بنا بر " مصالح عالیته کسته بود - پیگیری ارتش در همان روزگار نیز آکنده از غیرت و وطنخواهی بود، ولیسی سیاست فرماندهی " از تلاقی قلب ها و دست ها مانع میشد تا نکند کورهی خطری افروخته شود. ارتش در آن روزهای طوفانی، با اجرای همان فرمان قاطع نخست وزیر قانونی مبنی بر فرود کوفتن تاراجگران مخازن اسلحه، می توانست اثر تعیین کننده ای خود را بازیا بد؛ بی هیچ گفتگو و صفت آخوندهای ما چرا جو را می تاراند تسلیم می کرد؟

که بی حرارت دوب شد، انفراس، از پیوسیدگی قله ها بود که بخود خود هیچ در چننه ندا شست - از هیبت صوری نظام نقشی میکرفت و هیبتی نشان می داد. ادعاها البته گوش را میخراشید، نشخوار و نشخوار که پنجمین ارتش نیرومند جهان را ما پیشوا و فرماندهیم، بزنگاه و موسم امتحانی لازم بود که پیش بیاید و مجسمه های برقی را آب کند - قائدین دست اول قدرت مسلح بی درنگ به اولین صف تسلیم پیوستند و در پشت امام با دست پاچی سجاده انداختند . و بدینگونه تاریخ با یکی از زشت ترین چهره های خود تکبر ارتش و با تفاوتی حکایتی را با زگفت که " وقتی مغولی در رهگذار خود پا جمعی روستائی روبروگشت، به آنها فرمان داد همین جای مقام کنید تا من به خانه روم و تیغ برگیرم و سرهای شما زتن ها جدا کنم، آن گروه لرزان در جای بمانندند و مغول رفت و با تیغ بازگشت و سرها شان یکایک ببرید " - و تفتاد در این است که آنجا مغولی بود، جنگنده و شجاع و گروهی روستائی لرزان و بی سلاح، و اینجا، آخوندی بود پرخور و گروهی به ادعا جنگ آور و پهلوان!

و بهر حال راز قربانی شدن ارتش را با آن ذخیره بزرگی که از جسارت و تهوور با خود می کشید، در کنار چنین معلوما تی باید شناخت . حرف، حرف می آورد. به بینید حالا چه عناصری بیبانه خیرخواهی و مطلحت اندیشی، اما از بیم افسای واقعیت ها، موعظه می کنند که گذشته را با یاد فراموش کرد و بسه داوری تاریخ وا گذاشت و در حال از آن دم نزد

آیا برستی فاجعه آنقدر حقیقراست که بهمین سکوت و دل آرا می رهایش کنیم؟ باید و بالاتر از " باید " این یک فریضه واجب است که واقعیست را



طرح از اکامیز درم بخش

بکاویم تا بدانیم ارتشی که پیکره اش تجسم تهوور و جلالت و مظهر کامل عا طفه ملت خواهی و وطنپرستی بود چرا دست بسته بگام ازدها کشیده شد؟ انگیزه ای این تحقیق، حق ارتشی است که چراغ امید ملت را روشن نگا هداشته و درفش پیشاهنگان غلبه بر ظلم را بدوش گرفته است. این ارتشی است که با خون خود خطر کرده و از درون تاریکی محض، پیام ملتش را در دنیا پراکنده و به مردم عالم رسانده است : آخوندها دروغ می گویند، در کنار زندان ها و درون زندان ها - در کنار جوخه های مرگ و برابرجوخه های مرگ ملت ایران زنده است و تسلیم نگشته است .

تاریخ ایران، قیام (۱۸ تیر) را بعنوان نخستین با زتاب مقاومت و مظهر پیوندنظامیان و اکثریت قاطع

ایرانیان و پنخواه در عصر ایلغار ملایان خونریز ثبت کرده است . امروز ارتش ایران، هویت خود را نشان می دهد، میداند چرا؟ زیبرا که به خانواده ی خود، به ملت با زگشته است .

روزگاری دراز ارتش از خاندان خود جدا بود، از آن حجاب پیوسیده ی فرماندهی کاری جز این بر نمی آمد، پس این فاصله میان ارتش و ملت را جعل کرده بود تا ایهت بی مایه و دروغین خود را قالب کند و چنین بود که تصور هولناکی از ارتش نقش گرفت (یکسو تیغداران خشن و نیرومند که ما فوق قانونند و سوی دیگر مردم دلیل کسه محکوم با طاعتند) . و با این تقسیم بندی، مردمی از تبار و طایفه ای واحد را رودر روی یکدیگر می نشانند و طبعی است که بغض و عناد می آفرید .

اما امروز ارتش محبوب ملت است، یک ارتش بتمام معنا ملی است زیرا حجاب جدائی فرو افتاده است، آخوندچنانیکار به شیوه گذشته فراوان تقلا کرد، بلکه این حجاب را با سازی کند و بساط گذشته را این بار بسود خود بگسترده، ولی موفق نشد، ارتشی که به جوهر ملی بود، به این خفت تن در نداد و جانب خاندان نش را برگزید - خصومت رمالان حاکم با ارتشی ها را در این خط جستجو کنید. این احیاء پیوندهای ملی است که ارتش ایران را به صف اول جبهه مقاومت ملی سوق داده است .

نیروی ارتشیان ما که در پیکار با دشمنان درونی و بیرونی وطن، جان می بازند و حماسه میسازند، در هوای امروز قابل درک است .

سربا زودرجه دار و افسرا ارتش ملی ایران، با رفع آن حجابی که از ملت جدایش می ساخت، در قلب خاندان ملی خود جوهر ملی گرا و علت وجودی خود را یافته است .

تشخیص داده است که ستایش در بتخانه نه در شاهان او و نه در رسالت اوست . آگاه است که برای " چه " و بخاطر (که) می جنگد و

از جان مایه می گذارد .

ارتشیان ما امروز و دیروز را مقایسه می کنند، علت درماندگی و عجز دیروز و منشأ قدرت و جسارت

امروز خود را میجویند . می فهمند، این جسارتی که در هستی ما موج می زند از کجا است؟ می دانند که

دست خالی را چگونه باید جبران کرد، درد پیکره ای مجروح و ضربت دیده را چه سان باید تسکین داد،

و خنجرهای تیزی را که ز قضا قلب ها را نشانه گرفته اند چطور باید شکست . عنوان سزاوار و پرافتخار

" ارتش ملی ایران " بر ارتش ما مبارک باد .

رادبو ایران

Table with 2 columns: Location and Distance/Time. Includes entries for Tehran, Isfahan, Shiraz, and other cities with distances in kilometers and estimated travel times.

تلفن خبری

همه ستیان خراسا
هنر و روایت حسن حبیب
نما و وقت بقیه اخبار
سازاد در حیات آخرین
خبرهای ایران و جهان
تاریخ و هنر
سازاد تلفن
۸۵ - ۸۵ - ۲۲۲۶

گزارش اختصاصی اقیام ایران

نابودی تاسیسات پمپاژ نفت گناوه

توضیحات مهندس وان درف، مسئول هلندی تاسیسات گناوه به خبرنگار اقیام ایران در تهران

دراولین ساعات بعد از ظهر... پنجشنبه، سوم بهمن، هوا پیمایهای عراقی چهار راکت را با هدف گیری دقیق بر تاسیسات نفتی نوساز بندر گناوه کوفتند و آن را بکل منهدم کردند. پروژه‌های گناه مهندسان هلندی به مبلغ ۲۰ میلیارد ریال طی چند ماه به کمک مهندسان و کارگران ایرانی شرکت نفت پیاده کرده بودند، در کمتر از ۳۰ دقیقه زمین رفت. دولت ایران که این پروژه را فوق سری نگاه داشته بود، در نظر داشت که با یک معرکه تبلیغاتی فعالیت آن را در روزهای "دهه فجر" اعلام کند و از این طریق ضربه‌ای نومی‌آورد. تاسیسات با رگیری نفت جزیره خارک را تخفیف دهد.

پروژه‌های را که مهندسان هلندی اجرای آن را در بندر گناوه برعهده داشتند، یک مرکز مدرن پمپاژ نفت بود. این تاسیسات در نیم کیلومتری ساحل، در میان یک گودی به قطر صد متر، احداث شده بود. شرکت هلندی در حوال وحوش این مرکز یک کمپ بزرگ، برای کارکنان ایرانی احداث کرده بود. کارکنان و مهندسان هلندی نیز برای خودشان کمی جداگانه و حدود سه کیلومتری دورتر از مرکز تاسیسات احداث کرده بودند که مجهز به انواع وسایل زندگی مدرن، اعم از زمین ورزشی و سالن نمایش فیلم و حتی میزهای پینگ پنگ بود که هوا پیمایهای هلندی مستقیماً از آن مستقیماً وارد کرده بودند. به گفته "فان درف" که یکی از مهندسان هلندی است و در احداث این پروژه‌ها ماها در بندر گناوه زندگی کرده است، اگر آفتاب و گرمای استوایی جنوب را میشد فراموش کرد، مهندسان خود را در هلند می‌افتادند، نه در جمهوری اسلامی مقید به مذهب ظاهری و پنهانی بود. هوا پیمایهای عراقی بعد از ظهر پنجشنبه را برای بمباران این تاسیسات برگزیده بودند، چون کارها به علت تعطیلی آخر هفته متوقف شده بود و کارگران خارجی و مهندسان ایرانی سالن نهار خوری را ترک کرده بودند و بجز چند کارگر ساده ایرانی دیگر کسی در حوالی تاسیسات وجود نداشت. بدتر از همه آنکه از این تاسیسات پرهزینه و فوق سری تنها یک توپ ضد هوایی حفاظت می‌کرد که بر روی برج بلندی نصب شده بود. از این توپ عادی پدافندی در برابر موشک‌های هوا پیمای‌های فوق مدرن عراقی کاری بر نیامد. یکی از مهندسان ایرانی تعریف می‌کند که تاسیسات پس از اتمام راکت‌ها، پدافند به کار افتاد، اما احتراقی که در اثر بمباران ایجاد شد بقدری شدید و چنان موحش بود که بشکلی مهمات مستقر در برج را منفجر کرد و هم توپ و هم توپچی را از بین برد. همین مهندس تعریف می‌کند که دو تا از چهار راکت

بر تاسیسات پمپاژ نفت گناوه... کرد و تاسیسات پمپاژ را بکل نابود کرد. یکی از راکت‌ها نیز به سالن نهار خوری اصابت کرد، اما در آن ساعت کارگران غذایشان را خورده بودند و استراحت بعد از ظهری خود را می‌گذراندند. مطابق معمول، جمهوری اسلامی این بمباران را بی اهمیت تلقی کرد و اگرچه منکر چنین تاسیساتی در بندر گناوه گردید و مقتولین و مصدومین این بمباران را ناشی از اصابت بمب به یک اتوبوس دانست اما در لابلای خبر اعتراف کرد که بمباران به لوله‌های نفتی خسارتی جزئی وارد کرده است. آقای "فان درف"، مهندس هلندی می‌گوید که دقیقی پس از بمباران هوا پیمای عراقی یک فیلمبرداری را دیده که با دستپاچی و شگفت‌زدگی سرگرم فیلمبرداری از صحنه‌های آن تاسیسات ۲۰ میلیارد ریالی بوده است. اما دقیقی طول نکشید و پاسداران مسلحی که در حوالی تاسیسات مستقر بودند، از راه رسیدند و با خشونت فیلمبرداری را متوقف کردند و با تیرول کردن و باخود بردند. آن بیچاره نمی‌دانست که از یک پروژه‌ی کاملاً سری و البته منهدم شده سند فراهم کرده است. هنوز هیچکس از سرنوشت این فیلمبرداری و وسایلی که جمهوری اسلامی اطلاع ندارد. با بمباران تاسیسات بندر گناوه، امیدهای رژیم خمینی برای صدور نفت خاکستر شده است. تاسیسات با رگیری خارجی مدت‌هاست که عملاً از کار افتاده است. هر اقدام رژیم برای ترمیم خرابی‌های ناشی از بمباران‌های هوایی با پروازهای پیشگیرانه بمب افکن‌های عراقی متوقف می‌شود. منابع جزیره‌ای سیری نیز روبرو با بیان است. رژیم به پروژه‌هایی که شرکت هلندی آن را پیاده کرده بود سخت امید بسته بود. قرار بود نفت‌های ذخیره شده در تاسیسات عظیم "گوره" که در پنجگانه کیلومتری گناوه، و در شمال غربی آن قرار دارد از طریق دستگاه‌های مدرن در مرکز پمپاژ گناوه به خط لوله‌های فرستاده‌شده که در دریای پیش می‌رود و به هنگام بارگیری نفتکش‌ها این لوله از اعماق دریای توسط کشتیهای مخصوص به سطح آب بالا آورده می‌شود و نفتکش‌ها را قاردرمی‌سازد که در وسط دریای بارگیری کنند. پس از اتمام این مرکز، جمهوری اسلامی باید به سهمیه‌های اندکی که هنوز می‌تواند از سیری صادر کند بسنده سازد. کمترین چهار هشت ساعت پس از بمباران، آقا زاده، وزیر نفت، اعتراف کرد که ایران مدت‌هاست که است که دیگر نفت به صورت تنگ محموله به بازارهای نفتی نمی‌فرستد. تقلیل بهای نفت دریای شمال که همزمان با بمباران تاسیسات بندر گناوه اتفاق افتاد، به دست مسئولان جمهوری اسلامی خوراک تبلیغاتی پر جنجالی داد که در پهنای

آن نا توانی خود را در صدور نفت پنهان دارند و چنین وانمود می‌کنند که تصدداً رند تا در برابر توطئه‌های کاسه‌های نفت در بازارهای جهانی از صدور نفت خودداری کنند. برای آنکه نمایش خوب روی صحنه بیاید، حتی میرحسین موسوی، نخست وزیر، اظهار داشت که ما همواره با کشورهای همسایه عضو اوپک فرستاده تا این کشورها را به پایداری در برابر کاهش بهای نفت تشویق کند. از آنجا که پروژه‌های عظیم بندر گناوه و سری نگاه داشته شده بود و در برابر بروقایع مربوط به نفت مسئولان جمهوری اسلامی به تحریف حقایق و ارائه شعارهای توخالی واهی می‌پرداختند مردم از آنچه در پشت پرده می‌گذرد بی‌خبرند.

بمباران تاسیسات نفتی گناوه مهندسان خارجی و کارکنان ایرانی را به یک اندازه متعجب کرده است. فعالیت‌هایی که ماها سری نگه داشته شده بود و از وجود آن تعداد انگشت شماری با خبر بودند درست در زمانی هدف بمباران قرار گرفت که عملیات احداث آن پایان یافته بود، و در ساعتی مورد حمله قرار گرفت که معلوم بود کسی در آن حوالی نیست و در روزی حمله صورت گرفت که فردای آن تعطیلی آنجا بوده. مهندس "فان درف" می‌گوید: خوشبختانه کارکنان خارجی در این حمله تلفاتی نداشته‌اند. کارکنان خارجی شرکت هلندی فردای روز بمباران تمامی به شیراز برده شدند تا از آنجا به هلند پرواز داده شوند. عصر همان روز بمباران، مسئولان جمهوری اسلامی با هلی کوپتر برفراز تاسیسات خاکستر شده پرواز کردند تا موقعیت را از نزدیک مورد مطالعه قرار دهند. به گفته یک مهندس ایرانی شرکت نفت "وضعیت کاملاً مایوس‌کننده بوده است. بنظر می‌آید که با اتمام تاسیسات نفتی بندر گناوه، در نیمه‌های صدور نفت به روی خمینی بسته شده‌اند."

خدای اینان کیست؟

هفته‌نامه "فرانسوی" نوول اوپرواتور، زیر عنوان "اسلام در فرانسه"، چند گزارشی و مباحثه درباره اسلام و مسلمانان و وابستگی اسلامی به جابرسا شده است. "نوول اوپرواتور" در مقدمه، مباحثه خبرنگار "با محمد آرکن"، روشنفکر مسلمان عرب و استاد دانشگاه سوربن می‌نویسد: نزدیک به سه میلیون تن در فرانسه، خود را مسلمان معرفی می‌کنند، بیشتر آن‌ها خارجی‌هایی هستند که از یک دوچین کشور اسلامی به فرانسه آمده‌اند. خدای آن‌ها کیست؟ آیا خدای آن‌ها خدای خمینی است که انسان را به کشتن و کشته شدن دعوت می‌کند؟ آیا خدای آن‌ها خدای قذافی است که سوخت در کوره تزورسیم بین المللی می‌ریزد؟ آیا خدای آن‌ها خدای جنین‌های واپس‌گرایی است که قطع دست سارقان یا از برق و سنگ زدن زنها را کار را توصیه می‌کند؟ یا آن‌ها خدای آن‌ها، خدای حکیمان و فرزندان اسلام قرن هفتم هجری قمری است که فرهنگ آزادی را حتی تا قلب اروپا به آرمغان آوردند؟ در این مباحثه، محمد آرکن، روشنفکر مسلمان و استاد دانشگاه سوربن در برابر این پرسش که آیا می‌توان امروز بدون دست زدن به جنایت‌هایی که در ایران بدنام قرآن انجام می‌شود، مسلمان بود می‌گوید: من واپس‌گرایی اسلامی را که اصلاً ربطی به اسلام ندارد محکوم می‌کنم. در حقیقت، اختلاط سیاست و مذهب است که مذهب واپس‌گرایی را به وجود آورده است.

پیروزی فرزانی بر جهل

اعضاء و طرفداران نهضت مقاومت ملی ایران در استراسبورگ فرانسه بعد از ظهر شنبه (اول فوریه) سالگرد تشکیل حکومت ملی دکتر شایسته را گرامی داشتند. در مراسمی که با این مناسبت و با حضور گروهی از ایرانیان مقیم این شهر ترتیب یافت پس از نواختن سرود ملی ایران یکی از اعضای کمیته اجرایی نهضت مقاومت ملی ایران شاخه استراسبورگ به تشریح سابقه تاریخی مبارزات ملت ایران برای کسب آزادی و دموکراسی و حکومت قانون پرداخت. سخنران با ذکر مثال‌هایی از کوشش‌های مجاهدان رهبران ملی از آغاز مشروطیت تا به امروز برای احیای دموکراسی و استقرار حکومت قانون اظهار داشت: "حکومت ملی دکتر بختیار نقطه اوج و نتیجه منطقی این مبارزات بود". سپس یکی از اعضای نهضت مقاومت ملی ایران اوضاع و احوال اجتماعی و شرایطی را که منجر به نخست‌وزیری دکتر شایسته و برپایی دولت شد، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. وی اظهار داشت: "دکتر شایسته را که سال‌های بسیاری از عمر خود را وقف مبارزه با ظلمت‌اندازان آزادی و دموکراسی کرده است در لحظه‌ای که فرصت اجرای هدف‌های نهضت ملی ایران فراهم گردید، برای تحقق این هدف‌ها و علیرغم مخالفت‌های گسترده‌ای که وجود داشت قبول مسئولیت کرد. دکتر شایسته مبنای کار حکومت خود را بر خواسته‌های تاریخی و ملی مردم ایران قرار داد و با واقع بینی و بدون زهرگونه خیال‌نمایی، چارچوب یک جامعه دموکرات را پیشنهاد کرد". سخنران سپس به تشریح برنامه دولت ملی دکتر شایسته پرداخت و افزود: سه اصل اساسی آزادی - استقلال و حاکمیت ملی، ستون فقرات برنامه حکومت ملی بختیار را تشکیل می‌داد، اصولی که تحقق آن‌ها می‌توانست ضامن پیروزی جامعه ایران گردد و این اهداف را مردم ماسعله و رزاکه سرانجام پس از یکصد سال مبارزه بی‌وقفه، ملت ایران به‌خاسته‌ای دیرین خود دست‌یافتند. دکتر شایسته سرخسار خاسته‌ای است که دین از حکومت بود و مردم این سران را از سرپرستی در برابر ملایان که به‌ناحق رهبری قیام آزادیخواهان ملت را غصب کرده بودند برحذر داشت. وی با درایت و روشن بینی، استبداد دینی را که در راه بوده ملت با زشتا نند، بختیار را اعلام داشته بود که آزادی و دموکراسی جز در پناه قانون برقرار نمی‌گردد و برای تحقق این امر تنها راه، تکلیف از قانون اساسی است که چارچوب مسئولیت‌های تمام نهادها را مشخص ساخته است. سخنران سپس به اقدامات اساسی و فوری حکومت دکتر شایسته برای فراهم ساختن زمینه استقرار دموکراسی اشاره کرد و گفت: دولت ۳۷ روزه، بختیار با آزاد ساختن زندانیان سیاسی، تضمین آزادی تشکیل احزاب و سازمان‌های سیاسی و سندیکاها، اعطای آزادی قلم و بیان و انحلال سازمان‌های سرکوبگر، شرایط لازم برای برقراری دموکراسی و تحقق حاکمیت ملی را فراهم ساخت. و این، فرصت بزرگی بود برای ملت ایران در یکی از احساس‌ترین دوره‌های تاریخ حیات خود که از دست رفتن وی افزود: با این همه، علیرغم این شکست، ملت ایران امروز در پی هفت سال تجربه حکومت خونریز جمهوری اسلامی، عمیقاً دریافته است که برای استقرار آزادی و رهایی از سلطه حکومت مبارزه در صفوف نهضت مقاومت ملی ایران است که پرچمداری این نبرد عادلانه و برحق با دکتر شایسته و نهضت مقاومت ملی ایران است. که مردم میهن مسلمان در این سال‌ها علیه جو خفان و اختناق حاکم با رها رهبر نهضت مقاومت ملی ایران را مورد تأیید قرار داده‌اند. سخنران در پایان گفت: این مبارزه عادلانه سرانجام با پیروزی ملت ایران به پایان خواهد رسید و ما اطمینان داریم که مردم وطنمان بزودی به رهبری نهضت مقاومت ملی ایران شاهد پیروزی منطقی و فرزانی بر دیو جهل و جنایت خواهد بود". مراسم در میان استقبال پرشور حاضران نسبت به نهضت مقاومت ملی ایران و با پیش‌سرود "ایران هرگز نخواهد مرد" پایان یافت.

یا ایها المؤمنون لاتسئلوا

سینه ز صفحه ۱

بنده نمی دانم آقای مسعود ایمن فحش را از کجا یاد گرفته است. اگر در ایام زندان، با زندانیان عسادی هم اطاق بود، می توانستیم این کلکسیون ناسزاها را به تاء ثیبیه همنشین بدنسبت بدهم و قبول کنم که با لآخره شش هفت سال مصاحبت با مصطفی زاعی وحسین سه کله و اصغر سگ دست و غلام پنجشاهی و چاقو کشانی نظیر آن هسا، درآمد اثرمی گذارد. ولی ظاهرآ " زندانیان سیاسی از زندانیان عادی و دزدها و چاقو کش ها جدا بوده اند. (خواستم بنویسم، شیخ اجل میفرماید: " این سنت جاهلان است که چون بدلیل از خصم فرومانند، سلسله خصومت بجنبانند" ... اما ترسیدم آقای مسعود به خیال اینکه " شیخ اجل " از نمایندگان مجلس شورای اسلامی است، اورا بیاد فحش بگیرد.)

باری، بگذریم، این راکاری نمیشود کرد. بنده که نمی توانم یک آدم چهل ساله را دوباره سرکلاس بنشانم و در سرش بدهم که این حرف ها زشت و قبیح است. اما نکته دوم و مهم تر اینکه، وقتی یک نفر به خودش اجازه می دهد از آقای مسعود سئوالی بکند که جوابش را ندارد، گوش میخواباند تا در یک موقع دیگری، که خیال می کند مناسب است، حساب سئوال کننده را با فحش های مرسوم، برسد...

یا در محوم یا و مرتضی خان و بیسرش خانبا، که خانبول صدایش می کردند، افتاده ام. یا و مرتضی خان تا دلستان بخواد هدیه و هار بسود و ازینج پسر قدونیم قدش، خانبول ده یا زده ساله، از همه قبول تربود. وقتی پدرش را در حال ناخنک زدن به کلفتش، گل نسا، می دید، فوراً " خیرش را کف دست مادرش می گذاشت و قال و مقال و مرافعه راه می انداخت. یا و، به هر ترتیبی بود، با وعده زیارت مشهد یا خریدن یک چرخ خیاطی سینگر تازه برای عیال، سروصدا را میخوابانند. ولی به خانبول احلا" کاری نداشت، فقط گوش میخوابانند، دوسه هفته بعد به حساب بچه می رسید. یک ترکه انار خیس کرده دست می گرفت و دور خانسه راه می افتاد. اگر تصادفاً " شیشه یکی از پنجره ها شکسته بود، با ترکه به جان خانبول بینوا می افتاد و اگر همه شیشه ها تم سالم بود. چکه کردن شیر آب انبار را بنامی کرد: با زایمن خانبول حرامزاده شیر آب انبار را باز گذاشته و با ترکه انار تن بچه را سیاه و کبود می کرد. حالا حکایت آقای مسعود و بنده است.

بنده حدود دوماه دونیم قبل، چند سطر زیر عنوان " مسیوما سود همبازی رئیس جمهور " نوشتم که با کمال ادب و احترام از آقای مسعود یک سئوالی را که سالهاست

بی جواب مانده، دوباره مطرح کردم. پرسیدم:

چه شد و چقدر اتفاقی افتاد که در سال ۱۳۵۱ که اعضاء کادر مرکزی مجاهدین، که بقول خودشان براثر خیانت شخصی به نام امرا لاله دلفانی به دام افتاد و همگی محکوم به اعدام شدند، حکم اعدام در باره مرحومین حنیف نژاد و بدیع زادگان و سید محسن و غیره جراشد، اما مجازات قطعی اعدام آقای مسعود به حبس مبدل شد؟

و جاسارتا " یادآوری کرده بودم که شفاعت آقای فرانسوا میتران، که آقای مسعود مدعی است موجب نجاتش از مرگ بوده، هیچکس را قانع نکرده است. زیرا اگر آقای میتران شفاعت کرده باشد و اگر محمدرضا شاه به شفاعت آقای میتران آنوقت هیچکس را، و قعی گذاشته باشد، باید اثر شفاعت شامل همه گروه شده باشد نه فقط آقای مسعود.

و با جاسارتا " عرض کرده بودم که آخوندهای خمینی، در سال ۱۳۵۸، که آقای مسعود خودش را کاندیدای ریاست جمهوری کرده بود، اسنادی از آرشیو ساواک بیرون آوردند که علت تبدیل مجازات اعدام آقای مسعود به حبس، همکاری او با ما، موران ساواک در دستگیری سایر اعضاء گروه بوده است و آن موقع آقای مسعود و همکاران بعنوان دفاع در برابر این اتهام، تنها به این دفاعیه متوسل شدند که " پدر طالقانی در حقیقت (در حق مسعود) فرموده است که با زجوهای ساواک حتی از نام او وحشت داشته اند."

بنده این سئوال را که هفت سال است بی جواب مانده تکرار کردم و گناهم بیشتر از این نبود.

بگذریم از اینکه سر همین چهار سطر، از مخالفان آقای مسعود هم فحش نوش جان کردم. فرد یا افرادی بسا عنوان " سازمان میهن پرستان ناسیونالیست ایرانی سوئیس "، بجرم اینکه بنده قدر خدماتشایان و بشردوستانه ساواک به ما میهن راندا نسته و قند و گلاب نثار ساواکیان نکرده ام، به بنده نسبت " خیانت و دودن مایگی " دادند که در شماره ۱۳۰ قیام ایران ملاحظه فرمودید.

البته می دانید که بنده معمولاً بسا آقای مسعود کاری و حرفی ندارم. دلش خوش است که بگوید اارودسته ما تنها آلترنا تیو دمکراتیک است و من رئیس جمهور و دولت موقت دموکراتیک اسلامی هستم. ما اینقدر از این آدمها دیده ایم که خودشان را ژاندارک و ناپلئون و گاریبالدی تصور می کردند که گوشه شان از این شوخی ها پراست. ولی علت سئوال بنده از آقای مسعود این بود که هواداران او، در لندن به یک دانشجوی

۱۹ ساله که در زمان بروبیای ساواک، کمتر از ۱۲ سال داشته است، نسبت ساواکی داده بودند.

حالا خوب دقت بفرمائید، اگر بنده می بایستی فحش میخوردم و لقب " میرزا بنویس بختیاری - ساواکی ردل ردیل ردالت پیشه " می گرفتم، دقیقاً " جایش همانا و بمناسبت همان سئوال سخت بود.

اما سئوال سخت هر قدر دل آزار و سئوال کننده هر قدر مستحق گوشمالی باشد، بهتر است زیر سبیلی در کرد. ملاحظت در سکوت و گوش خوابانیدن برای تنبیه سئوال کننده فصول در فرصت مناسب است.

آقای مسعود، به خیال خودش، فرصت مناسب را یکماه بعد پیدا کرد:

باز بنده بمناسبت اعلامیه آقای مسعود در رابطه دولت موقت اسلامی اش با دین و مذهب، یک فضولی مختصری کردم که واقعا " نمیشد نکرد:

- آقای مسعود و شرکاء که دیدند متاع جمهوری دمکراتیک اسلامی دیگر خریداری ندارد، یکبار به قلم بطلان براسلامی اش (البته نه در عنوان) کشیدند و طرحی بیرون دادند که بعد از این " هیچیک از شهروندان به دلیل اعتقاد یا عدم اعتقاد به یک دین یا مذهب، در امر انتخاب شدن، انتخاب کردن، استخدام، تحصیل، قضاوت و دیگر حقوق فردی و اجتماعی مزیت یا محرومیتی نخواهد داشت. " و یکبار به ورق برگشت روزنامه مجاهد، که به هر مناسبتی از پیام شوروی و تبریک دامادی گرفتند تا سالگره مرگ میرزا کوچک خان جنگلی و پارتیس لومومبا و حتی تشریح استراتژی انقلابی لنین، لابلای هرده سطر، یک آیه قرآن را نقل میکرد، از امروز تا فردا، تغییر شکل و شمایل داد. روزنامه ای که از بس آیه چاپ کرده بود از دور با روزنامه " الوطن العربی " اشتباه می شد، دیگر انگار نه انگار!

مبالغه نیست، همین شماره ای را که عرض کردم در آن آقای مسعود، به بنده لقب " میرزا بنویس بختیاری - ساواکی " داده است، بگیرید و ملاحظه بفرمائید. در ۱۶ صفحه روزنامه دریغ از یک " بسم الله الرحمن الرحیم "!

خوب، فضولی بنده چی بود؟ بر نامه ۶ ماده ای حکومت اسلامی شان را که بر اساس نظریات حضرت امام غایب (ع) تنظیم و در ۱۷ اسفند ۱۳۵۸ در جزوه ای منتشر کرده بودند، کلمه به کلمه در شماره ۱۳۰ قیام ایران (بقول آقایان، ننگین نامه قیام ایران) نقل کردم و با کمال ادب از آقای مسعود پرسیدم:

آقا، آن چه بود و این چیست؟ اولاً " جوابی که آقای مسعود خیال کرده جواب است، همه چیز هست غیر از جواب. سرتا ته مقاله را که میخوانم می بینم، غیر از فریاد خشم توام با فحش، فقط این عبارت قابل فهم است که میگویند این " گامی در جهت آزادی و ترقی مردم ایران " بوده است. حالا بگذریم که این گام را چرا از هفت سال پیش تا حالا برنداشته اند و دقیقاً " حالا که بسوی

الرحمن هر نوع حکومت اسلامی، اعم از راستین و غیر راستین، بلند شده، برداشته اند!

اما چرا اینقدر فحش؟ بنده که خدای نکرده بدوبیراهی نگفتم و ایرادی نگرفتم. فقط یک سئوال کردم. آیا یک سئوال مستحق اینقدر ترف و لعنت است؟

واقعا " چرا اینقدر فحش؟ چرا می نویسند که بنده " زوزه " می کشم؟ مگر بنده سگ هستم؟ هر کس سئوالی کرد باید به او " سگ " گفت؟ میدانی که از " سگ تا " پدر سگ " فاصله زیادی نیست و میترسم نصیب و قسمت در مقاله آبنده فحش اخیر باشد. تازه آن بار، بنده یک نامه ای هم از آقای مسعود به پدر بزرگوارش آیت الله العظمی خمینی ضمیمه مقاله کرده بودم که در صفحه جا نگرفت، آن هم در زمینه همان سئوال بود که " آقا، آن چه بود و این چیست؟ " حالا که فکرش را می کنم بدنسبت که چا پیش کنیم.

این نامه که ضمیمه اطلاعیه سازمان مجاهدین خلق ایران، در شماره مورخ دوم اردیبهشت ۱۳۵۸ روزنامه آیندگان چاپ شده عیناً " اینست:

حضور پدر بزرگوارمان رهبرانقلاب حضرت آیت الله العظمی امام خمینی پس از عرض سلام، کمترین فرزندان مجاهد آن حضرت، حسب الامر آن پدر گرامی از ارکان اعتقادی اینجانبان سئوال فرموده اید، معروض می دارم که:

ارکان اعتقادی مجاهدین همان ارکان عقیدتی دین مبین اسلام و مذهب حق جعفری اثنی عشری است. همان تشیع علوی و همان ارکان عقیدتی قرآنی یعنی کتابی که از ابتدا تا انتها بدون کمترین خدشهای تا ابدراهنمای بشریت و مورد اعتقاد مسلمانان بوده و خواهد بود.

با این همه حسب فرامین شفاهی پدر گرامیمان که در این مورد سئوال کرده بودید، مختصراً ارکان عقیدتی خود را که دقیقاً " برخلاف و در مقابل نظرگاه های مادی است بشرح زیر اعلام میداریم:

۱ - توحید: جهان را خالق است یکتا، احد، لم یلد ولم یولد که مشیت جمله کائنات در قدرت اوست. ذاتی یگانه و بی همتا که کل شی ها لک الاوجه... و نشدان لا اله الا الله...

کلیه صفات ثبوتیه و سلویه ذات باری چنانکه در عموم کتب شرعیات آمده است نیز بی گمان لازم هر عقیده اسلامی است که فرزندان شما نیز از آغاز بزبان معتقد بوده و هستند.

۲ - عدل: خدای یکتا عادل است. عدل مطلق. ونسی شود که حتی بقدر پوسته خرمائی ستم روا دارد.

۳ - نبوت: از طریق وحی، انبیاء مرسل که اول آنها حضرت آدم و خاتم آنها حضرت محمد (ص) هستند جهت بشارت و اندازندگان به پیام آوری فرستاده شده اند و نشدان محمد رسول الله.

۴ - امامت: پس از ختم نبوت، از ذریه رسول اکرم و علی علیه السلام جهت ادامه هدایت بنی بشر دو ازده تن ائمه که آخرین آن ها زنده و غایب است به منصب امامت رسیده و اسلام ما را به اوج اعتلا

دکتر صدریه:

معاهده ۱۹۷۵ و جنگ ایران و عراق

را بنویس ایران در گنگوئی با آقای دکتر صادق مدرس عموزای بهمت مقاومت ملی ایران، درباره جنگ ایران و عراق، استیفاء حقیقی ایران و بالاخره شیوه برخورد حکومت ملی جانشین جمهوری اسلامی با جنگ و بی آمدهای آن از نظر روابط دولتی ملی آینده ایران با عراق برسی های میان آورده است که سوچه شماراه ایرگنگوخبمی کنیم.

س- آقای دکتر صدریه لطفاً بفرمائید که برحور بصفت مقناومت ملی ایران با مسئله حقیقی که بین رژیم صدامتی جمهوری اسلامی و عراقی حریبان دارجگونه است. بصفت مقاومت ملی ایران حواسار قطع توری این جنگ خائمانوز و ایران سراندازاست. واین نکته سارها از طرف دکترنا بیورختیا رهبر بصفت واز طریق ارگان های رسمی بصفت با اطلاع همگان رسیده است. جواب- برقراری صلح بین ایران و عراق ضرورتاً با بایستی بر مبنای قرارداد مارس ۱۹۷۵ الجزیه سره و معاهدهای که براساس آن قراردادادر ژوئن ۱۹۷۵ در بغداد امضاء رسیده و ضامم آن با توجه به کلیه موازین حقوق بین الملل تدوین و منعقد شده و در دبیرخانه سازمان ملل متحد هم به ثبت رسیده است و یک سند معتبر بین المللی است که اعتبار آن مقید و محدود به زمان معین نیست و بنا بر این اعلام القاء آن از طرف هر مقامی که باشد به هیچ صورت اعتباری ندارد، مگر آنکه دو کشور با زیراساس موازین حقوق بین الملل معاهده دیگری را جایگزین آن سازند. که بدیهی است چنانچه دو کشور دارای انگار منحصط کشورگشایی نباشند چنین امری در حال حاضر ضرورت ندارد. در ماده ششم معاهده بغداد که تاریخ آن معاهده نسبت به قرارداد الجزیه مؤخر است. طری رفع اختلافات احتمالی بین دو کشور صریحاً معین شده است و لزوم به ذکر نیست که در این عصر از تاریخ بشریت توسل به جنگ به عنوان وسیله حل اختلاف بین کشورها بکلی مردود است؛ اما درباره جنگ

ایران و عراق که مورد سؤال شماست، ضرورت دارد این نکته بدیهی باز هم تکرار شود که هیچگونه نفعی برای دو کشور همسایه ایران و عراق در ادامه آن متصور نیست؛ اگر در این جنگ منفعتی متصور باشد بصورتی که فروشندهگان اسلحه است و احتمالاً قدرت ها بی که برقراری ثبات و آرامش در این منطقه را بسود خود نمی دانند بهای سنگینی که دولت ایران و عراق از لحاظ نیروی انسانی و اقتصادی متحمل میشوند همه از آن مطلع هستند بیهودگی و غیر انسانی بودن این جنگ را روشن می کند. سؤال- آقای دکتر صدریه مسئله دیگری که مطرح است موضوع جنگی روابط دولت ملی جانشین جمهوری اسلامی با عراق است، در این مورد لطفاً توضیحاتی بفرمائید. جواب- همانطوریکه در تشریح سیاست خارجی دولت ملی از نظر بصفت مقناومت ملی ایران آمده، حسن روابط با همه کشورهای جهان بویژه با همسایگان از اصول سیاست خارجی حکومت ملی است و بدیهی است که روابط ایران و عراق از این قاعده مستثنی نیست. نکته ای که قابل بحث است و در بعضی مفاصل به آن اشاره می شود تصور غلطی است که بعضی از رویارویی با سیونالیسم ایرانی و نا سیونالیسم عرب دارند. فکری کنند که ایرانیان و اعراب دشمنان دیرینه می باشند و با اشاره به اختلافات تاریخی، این خصومت دیرپا را توجیه می نمایند و آن را یکی از دلایل جنگ موجود بحساب می آورند. در حالیکه بر اساس واقعیات جهان امروز مفهومی سیونالیسم یا ملی گرایی که ما بدان پای بنسند هستیم با این طرز فکر که نه و منسوخ برتری یک نژاد بر نژاد دیگر یا سلطه یک کشور بر کشور دیگر و یا توسعه قلمرو ارضی نیست. فرور ملی از طریق تحقیر سایر ملل تحصیل نمی شود بلکه اقتسدار و افتخار ملی از راه اعمال حاکمیت ملی در قلمرو ملی و خلافت اقتصادی و فرهنگی بدست می آید اگر این مفهوم معقول ملی گرایی را بپذیریم آن نظریه متروک قدیمی که گویا هرنا سیونالیستی

با ناسیونالیسم مجاور در حال تضاد و دشمنی است خود بخود مردود می گردد. اگر اختلاف در تعیین قلمرو ملی و مرزها موجود نباشد میتوان گفت که دو ملت ملی گرای مجاور در اتخاذ سیاست های خود لابد دارای وجه مشترک و تشابهاتی خواهند بود که در نتیجه منافع ملی آنها را متباین نمی کند. منافع ملی آنان اگر هم منطبق نباشد در گنا ره هم موازی هم قرار خواهد داشت، به این دلیل است که توسل به معاهده ۱۹۷۵ بغداد را که حل و فصل اختلافات مرزی دو کشور در آن بصورت عادلانه ای پیش بینی شده است، بنبغ هر دو کشور ایران و عراق تشخیص میدهم. یک نکته دیگر هم قابل ذکر است و آن اینکه هیچ حکومتی در ایران عملاً قادر نخواهد بود بخود اجازه دهد با لغو یا نادیده گرفتن این معاهده یک وجه از قلمرو ملی ایران را بیک دولت خارجی واگذار کند. سؤال- آقای دکتر صدریه شما بعه معاهده ژوئن ۱۹۷۵ بغداد اشاره می کنید، در حالیکه می دانیم که عراق قرارداد ۱۹۷۵ الجزیه را بی اعتبار اعلام کرد در صورتیکه معاهده ژوئن ۱۹۷۵ بغداد بر اساس این قرارداد یعنی قرارداد الجزیه منعقد گردیده است. این مسئله را چگونه توجیه می کنید؟ جواب- تصور می کنم اشاره شما به نطق رئیس جمهوری عراق در برابر مجلس ملی عراق در شانزدهم سپتامبر ۱۹۸۰ یعنی یک هفته قبل از شروع حمله نظامی عراق به ایران است که مشارالیه در آن سخنرانی گفت: قطعاً از خاک عراق در تصرف ایران است و بایستی به عراق مسترد گردد و نیز محل ساختمان پست های مرزبانی مشخص شود که بعلت وضع داخل ایران به عراق مسترد نگردیده است و عراق، مجبور است برای آزادسازی خاک عراق به قوای نظامی متوسل شود و بنا بر این شورای فرماندهی انقلاب عراق تصمیم گرفته است که قراردادها را مارس ۱۹۷۵ الجزیه را باطل و لغو اعلام کند. حال آنکه این تصمیم شورای فرماندهی انقلاب عراق از نظر حقوق بین الملل نافذ نیست و قابل دفاع نمی باشد. زیرا اولاً هر چند معاهده بغداد بر اساس اصولی است که در الجزیه بر سر آن توافق شده است، اما سند رسمی رفع اختلافات دو کشور که ضمن آن حدود مرزی مشخص شده است، معاهده ژوئن ۱۹۷۵ بغداد است که همانطور که متذکر شد در دبیرخانه سازمان ملل متحد به ثبت رسیده است. به این نکته استناد نمی کنم که در عرف حقوق بین الملل اهمیت معاهدات بیشتر از قراردادها، موافقتنامه ها و یا اعلامیه های مشترک است، بلکه

عرض می کنم که بفرس نا درست اگر هم ممکن میشد که قرارداد الجزیه را آنطور که شورای فرماندهی انقلاب عراق خواسته است لغو کند، این اقدام تا به تیرم معاهده ژوئن ۱۹۷۵ بغداد که از نظر زمان نسبت به آن مؤخر است نمی گذاشت. علاوه بر آن هر نوع توافقی که بین دو کشور معین به امضا رسیده و از جمله قرارداد الجزیه، بطوریکه جانیه قابل لغو نیست و باید با توافق دوطرف باشد. خصوصاً آنکه در ماده ششم معاهده بغداد صریحاً مراحل متعدد حل اختلافات احتمالی پیش بینی شده است که از جمله مذاکرات دوجانبه شروع میشود تا تشکیل یک دادگاه برای داور مشترک که تصمیم این دادگاه برای هر دو طرف لازم الاجراست و نیز طبق ماده پنج همین معاهده اعتبار این معاهده از نظر زمانی محدود نیست و در نتیجه قابل لغو نمی باشد. این استدلال که ایران به قسمتی از مواد مربوط به توافق های مرزی عمل نکرده برای لغو قرارداد از نظر حقوقی کافی نیست. با اینکه عراق با داداش های اعتراض آمیزی نسبت به روش جمهوری اسلامی و مداخلات غیر مشروع این رژیم در امور داخلی خود به مقامات مختلف ارسال داشته است ولی هیچ گاه اقدامات حقوقی طبق ماده ششم معاهده بغداد بعمل نیامده است. در نتیجه باز هم تکرار می کنم که معاهده ۱۹۷۵ بغداد وضامم آن بر اساس کلیه موازین حقوق بین الملل با اعتبار خود باقی است، که بحث حقوقی آن از حوصله این گفتگو خارج است. سؤال- آقای دکتر صدریه آخرین سؤال مربوط به مسئله خساراتی است که در نتیجه این جنگ به ایران وارد شده است، بنظر شما از چه طریقی باید حقوق حقه ایران در این مورد استیفاء شود؟ جواب- مسلماً نه از طریق جنگ، همانطور که در پاسخ به سؤال قبلی اشاره کردم، معاهده بغداد دارای ماده ای است که در آن نحوه رفع اختلافات احتمالی بین دو کشور پیش بینی شده است. همه میدانیم که اسناد و مدارک که از نظر حقوقی قابل استناد هستند، قابل تجزیه نیستند. یعنی نمی توان کیفیت یک قسمت از بندی را قبول داریم و قسمت دیگرش را نمی پذیریم. بنا بر این برای رفع اختلافات احتمالی مربوط به خسارات نیز منطقی و حقوقی است که از طریق تعیین شده در ماده ششم معاهده بغداد اقدام کنیم. ابتدا برای توافق نسبت به آن با عراق به مذاکرات دوجانبه بپردازیم، اگر آن طریق به نتیجه نرسیدیم از مرحله بعدی و سپس از سایر مراحل که در ماده مذکور پیش بینی شده است استفاده کنیم.

یا ایها المؤمنون لا تسئلوا

بقیه از صفحه ۴

کشی " تکرار شده است. بنده و آقای مسعود که توی این دنیا تنها نیستیم. آدم های دیگر هم نوشته بنده و نوشته مجاهد را خوانده اند. (البته غیر از خوانان معصوم طرفدار آقای مسعود که حق خواندن چیزی غیر از مجاهد ندارند) این مردم میتوانند قضاوت کنند که از ما دونفر، کدامیک به " جلزولز " افتاده است. یک طرف بنده هستم که از گل نازک تر به آقای مسعود نگفتم و اگر هم به صفت پررویی ایشان اشاره کرده ام تصدیق می فرمائید که کمرویی و پررویی فحش نیست که تازه هر بار " پررویی " آقای مسعود در نوشته بنده مطرح شد، یک " ماشاء الله " بعنوان تئویذ چشم زخم بدرقه اش کرده ام. طرف دیگر آقای مسعود است که بنده را بعد از آنکه ساواکی وی دین وضمننا " مقلد احتمالی منتظری خوانده، بسد مرتبه سگ زوزه کش تنزل مقام داده است.

ربانده اند. ۵- معاد: بنی بشر احیاتی است پس از مرگ که در آن به کیفر و پاداش اعمالی که در این جهان از آنها سرزده خواهد رسید. خصوصیات جهان اخروی همانست که در کتاب خدا (قرآن) خط به خط و نکته به نکته آمده است. " مسعود رجوی ۳۰ فروردین ۵۸ " بگذریم. در این جواب آقای مسعود، که عرض کردم، همه چیز هست غیر از جواب، نوشته شده که دارودسته بختیار در مقابل طرح شورای مقاومت پیرامون رابطه دولت موقت با دین و مذهب به " جلزولز " افتادند: " در این میان مثل اینکه نوکری بی اختیار و دارودسته و اوکی های اطراف او پیش از همه سوخته اند و جلزولز آن ها در تنگین نامه ها شان و در جیب و داد قلم به مردان سختی رو اعما " تماشا می است. " در تمام مقاله ها با الفاظ " جلزولز " - " جیب و فریاد " - " سوز و کداز " - " زوزه

بنده عرض نمی کنم، شما بفرمائید - " جلزولز " از کیست؟ اما... اما مهم تر اینکه، " جلزولز " برای چیست؟ این بر می گردد به همان سؤال کذایی دو ماه پیش تراژ آن، که: چطور شد در میان اعضاء کادر مرکزی سازمان که محکوم به اعدام شده بودند، حکم در باره بقیه اجرا شده و اعدام آقای مسعود به حبس تخفیف یافت؟ این بنده فتوکپی نامه ساواک به داری نیروهای مسلح شاهنشاهی را که در همان سال ۵۸، آخوندهای خمینی منتشر کردند و در آن ساواک آقای مسعود را بعلت " همکاری در معرفی اعضای سازمان مکشوفه " مستحق " ارفاق و تخفیف مجازات " اعلام کرده است، در اختیار دارم؛ همینطور نامه آقای دکتر کاظم رجوی، برادر آقای مسعود به رئیس ساواک را، که از خدمات اخوی به کشف حقایق سخن گفته و تقاضای تخفیف مجازات او را کرده است. ولی این ها را چاپ نمی کنم چون دیوارها را بلند است و می توانند بگویند ما هم را " پدربزرگوار " دیروزی و " دجال "

امروزی، جعل کرده است. اما سؤال همچنان بجای خود باقی است. شهادت معتبری هست که پادگورنی، صدر هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی، شفاعت کرده است. اما خود آقای مسعود میفرماید: نه، آقای فرانسوا میتران شفاعت کرده است. سؤال " میرزا بنویس بختیار چسی - ساواکی زوزه کش " که بیه فحش های مرتفع تری را به تن مالیده، از آقای مسعود این است: هر کس شفاعت کرده باشد، شفاعت همه اعضاء کادر مرکزی را کرده است. چطور شده که از میان جمع محکوم به اعدام، فقط اعدام شما، آقای مسعود، به حبس بدل شد؟ و باز جاسارتا " یسار آوری می کنم که آن دفاعیه سال ۱۳۵۸ که " بر بیگناهی مسعود همین دلیل بس که بد زطلقانی در حق او فرموده که با جوهای ساواکی حتی از نام او وحشت داشته اند " برای بچه های زیرک امروزی دیگر قانع کننده نیست و اگر شرم حضور مانع میشود سؤال را بر زبان بیاورند، در دهشتان همچنان مطرح است.

فرهنگ ایران

یادداشتهای پراکنده

سیری در احوال شمس تبریزی

نوشته: مهرآیین

چه گویم مرده بودم بی نومطلق
خدا ز تودگر بار آفریدم
و شمس الدین در این خطا بیک واسطه
است که خدا به موهبت وجود او در قالب
مولوی به آفرینش تازه ای دست میزند که
با آنچه بود، هیچ سختی ندارد و این
سهل است در تضاد مطلق است. اما در
این مخلوق جدید، غالباً "از آن وجود
رفته همچنان یادها می می جوشد.
(در دست همیشه مصحفم بود) - وحال
(در عشق گرفته ام چنانچه) - انسدر
دهنی که بودت سبحی (- حاله) - شعر
است و دوبیتی و تراشه)
مولوی از این دگرگونی خست شادمان است. گوئی
به ناگهان از زنجیر اسارتی پرستاد
رسته است :

مرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم
دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم
دیده ی سیرت مرا، جان دلیر است مرا
زهری شیر است مرا، زهری تابنده شدم
اما - یک وقت، در تنب و تاب شنگولی و
شیدائی احسان می کند، آن کس را
که " واسطه " این خلقت و دولست
پا ینده می شناخت، صدها پله بالاتر
نشسته است، با زبان یوزخ حرف خود
را پس می گیرد و تصحیح می کند.
دمی بخاک در آمیزی از وفا و دمی
زعرش و فرس و حدود و دویون درگذری
کیم، بگو من مسکین که با تومی یا نام؟
فنا شوم من و صدمن، جوسوی من نگری
کمال و صف خدا وندشمن تبریزی
گذشته است ز او هام جبری و قدری
و یا زهم قدمی جلوتر بسوی پسردهری
و آنگاه به لفظی که تمام معنای
شمرنا ب است، بی پروا حرف آخر را
بزربان می آورد:
چون سام با دم بزم آن توئی و آتش تو
و گرغریو کنم، در میان فریادی
بیا تو مفرخ تبریز شمس تبریزی
مثال اصل که اصل وجود و ایجاد

در " یادداشت های " متعددی که از
زندگینا می مولانا داشته ایم طبعاً
جای جای به احوال شمس نیز پرداخته ایم
که بحق در تحولات فکری مولوی نقش تمام
را و بازی کرده است. و این واقعیتی
است که مولانا داماد به آن اعتراف
می کند و می گوید بی وجود شمس کالیبد
بی جانی بیش نیست.
بی گفتگو، در اندیشه گر بزرگ ما -
زمینه های یک دگرگونی عمیق پیشا پیش
آماده شده و تنها حرکتی، تلنگری،
انگیزه ای لازم بوده است تا کار تمام
شود که دست سرنوشت، احرای این
روالت را بعهده شمس واگذار می کند.
شایان توجه است که جوش جنبش
انتظاری را فرزند محبوبش (سلطان ولد)
قبلاً درک کرده است، او میدانند

که پدر در آستانه ای یک دگرگونی است.
اینک با دیدید، این آشنائی چه مسان
سرمی گیرد؟ در خلوت آن دو چه میگردد؟
چا ذبه این پیربی قرارورند " آشوبگر"
از کجا است؟ مولوی در جستجوی چیست که
او با خود دارد؟
در این واقعیت محلی برای تردید نیست
که " مولوی بی شمس و مولوی بسا
شمس " - دو وجود کاملاً بیگانه و از
" بیگانه " سخت تر، دو عنصر متضادند،
آنقدر که " این یک " دیگری را تساب
نمی آورد.
جنبه شمس چنان جاودانه و فراگیر است
که مولوی سالها پس از زنا پیدا شمی او و
غلبه ای عادت و با ز آمدن قرار و آرام نیز،
بخانه ای اول با زمی گردد و پیدا است تا
لحظه مرگ هم، هوای شمس را با خود
میگردد.

با زگرش شمس می کردم عجب
هم ز شمس باشد این سبب
بهر حال این یک " امتزاج " شگفت انگیز
و قابل تامل است، و هر اندیشه و
عقیده و برداشتی که در ذهن ما برپا نشد
با زهم مسلم این است که شمس یک
وجود استثنائی است با قدرت تسخیری که
اگر نگوییم آفریننده، با دیدپذیریم
که انگیزه ای یک تحول فرهنگی است،
تحولی که هنوز ما اثر و اثرش آن محسوس
است. فرهنگی که پشت قشریت را می شکند
و میدان را به روی تکنائی آخوند قمار
و قدرت طلب می بندد. همه دشمنی ها
که بر ضد شمس برانگیخته میشود، سربس
این سوای بت شکنی دارد.
متأسفانه نه فقط آن بازرگان فرهنگی
که شمس بدوش می کشد که
سرگذشت عجیب این پیر معجزه گر، مانند
بسیاری از زمینه های فرهنگی ما بکس
در تاریکی است. اگر مولوی در سلسله
خالقان اندیشه است (که هست) ما
هنوز از مایه های تحول فکری او، بحد
سزاوار، با خبر نیستیم که بی تردید
آگاهی به خمیره فرهنگی شمس الدین،
در این رهگذر از لوازم جستجو است.
جسته گریخته، اطلاعاتی از این روند
شیرین کار بما رسیده، ولی سخت
ناچیز است، که این، خاموشی و
چشم پوشی از تفحص را توجیه نمی کند،
اگر آسای آگاهی بکمال فراهم باشد
دیگر سخن از تحقیق چرا با یدگفتست؟ -
دشواری کار در همین نا پیداها است که
با ید پیدا شوند.

بهر حال آنچه از شمس و در قالب سرگذشت
و شرح آشنائی طوفان زای او با مولانا،
حتی از همسران او بما رسیده یا
ناگافی وسطی و یا آمیخته به افسانه
است و عقل را پاسخ نمی دهد. آنچه از
احمد فلاکی (۸۷ سال بعد از
درگذشت مولوی و فاتحه کرده است) در
مناقب العارفین میخوانیم، نقلی
است بر اساس آنچه فریدون سپهسالار
(از مریدان و مصاحبان مولانا) آورده
است و بهر صورت از یک بنای قابل قبول
برخوردا نیست. عبدالرحمن جامی هم
در نفحات الانس، شرح افلاکی را
با اندک تغییراتی دنبال کرده است،
مجتبی الدین عبدالقادر (۶۹۶ - ۷۷۵)
نویسنده کتاب الکواکب المفیه،
قبضه را به حادثه ای می بندد که
شعبه با زان را تداعی می کند. این یک
را می نمونه میخوانیم:
... شمس الدین تبریزی در آمد و
سلام گفت و بنیست و اشارت به کتب
کرد و پرسید این چیست؟ مولانا گفت
تو این ندانی - هنوز مولانا این سخن
به انجام نرسانیده بود که آتش در
کتب و کتب خانه افتاد. مولانا پرسید
این چه باشد؟ شمس الدین گفت:
این نیز توندانی... و بعد توضیح
می دهد که این واقعه باعث شورش
حال مولانا و توجه وی به شمس شد.
روایت دولت شاه سمرقندی هم از همین
قماش است و شرح سیاح مغربربی
(ابن بطوطه) هم چنان است که بقول
استاد فقید فروزانفر " خلاف بدیهه ای
عقل و از هر جهت بطلان آن مقطوع است "
عجب این است که حکایت سلطان ولد نیز
که روز و شب با پدر سرگردد و محضر شمس را
درک نموده است، اطلاعات فراوانی
بدست نمی دهد. تنها یک چارگشش مولانا را
به سوی شمس به راه بطه می موسی و خضر
تشبیه می کند که پیش از آنکه گسویای
مطلب مفیدی باشد، تمثیلی است
خدا پسنده و بهیچ روی با " حال و قال"
مولانا نمی خواند. بنا بر این میماند،
دومرج قابل اطمینان که می توانند
مایه دستی برای محقق شوند یکی آثار

مولانا و دیگر " یادداشت های پراکنده
و زولیده و ناقصی " که ظاهراً در مجالس
شمس به وسیله سلطان ولد تهیه شده
است و بهر تقدیر در این دومرج نیز
چگونگی برخورد مولانا و شمس بدقتی
که منظور است، با زتابی ندارد.
همینقدر پیدا است که ناگهان در مولانا
گذشته اش را سبب شده است. اشارات
مولانا در این باره متنوع و فراوان
است.

منم آن ناگهان تورادیده
گشته سرتابیا همه دیده

و یا :

بر چرخ سحرگاه یکی ماه عیان شد
از چرخ فرود آمد در مانگران شد
چون با زگره برآید مرغی به گوید
از چرخ فرود آمد در مانگران شد.
و اما تصویر شمس، بذوق مولانا در دیوان
شمس بلحاظ جنبه های عاطفی و شعور
حال و در منتهی بلحاظ معنویست و
مسلك شمس تا حدودی کامل میشود. در
مورد مثنوی و (مقالات شمس) که پیشتر
مولوی آنرا گرچه به توثیق حسام الدین
آغاز کرد و به پایان برد ولی عصاره
آن، همان است که از نفس شمس به
آورید. در اثبات این نظریه بدیهه ارتباط
میان مثنوی و (مقالات شمس) که پیشتر
از آن بعنوان یادداشت های پراکنده
یاد شد، توجه کنیم. (و مثلاً به
قصه محمود و باز که در " مقالات شمس "
از آنجمله موارد ناقص است و تمامش
در دفتر پنجم مثنوی آمده است.) و بسا
شرح پاره ای از اشارات مبهم در مثنوی
که در (مقالات) به روشنی آمده است...
و بهر حال افسوسی باقی میماند از اینکه
چرا مواظ و (مقالات شمس) بکمال
بدست ما نرسیده است. گرچه دلیل بزرگ
این نقص، کوتاهی خود شمس است که خود
آن را کوتاهی نمی شمارد، چرا که به
نوشتن اعتقاد ندارد و به تنه
" نوشتن " که اغلب آداب مرسوم
ظایفه درویشان و عرفا را بهیچ وجه
می انگارد و حتی از خانقاه نیز
روی گردان است. بی سود نیست که در
همان یادداشت های ناقص و پراکنده
(مقالات شمس) گردنی داشته باشیم که
از حال و قال و اطلاعات ذقیمتی بدست
بیاوریم.

" من خود را مستحق خانقاه نمی دانم -
این خانقاه جهت آن قوم کرده اند که
ایشان را پرورای پختن و حاصل کسردن
نیا شد، روزگار ایشان عزیز باشد بسا
آن نرسند، من آن نیمستم
در میان سخن بگوئیم، کلامی
فوق العاده ساده و شیرین دارد و در عین
حال از پختگی و در اندیشه و سخن روایت
می کند. به او ایراد می کنند پس اهل
چستی اگر به خانقاه نمی روی، پس از
اهل مدرسه ای جواب می دهد، مدرسین
دنیال بحثند و ابان که من نیست و اگر
بخوا هم بحث را کتا ریگذا رم؛ زلفظ آنها
دور نشوم و " به زبان خود بحث کنیم
بخندند و تفکیر کنند " و بدینگونه تکلیف
مدعیان را روشن می کند و می گوید:
" من غریبم و غریب را کاروانسرا لایق
است "

مسلم آنست که شمس در سخن بغا بیست،
توانا است و شونده را سحر می کند،
شونده ای حتی از قماش مولانا که خود
از خداوندگار آن کلام است، در این باره
مولوی بارها و بارها به " افسون کلام "
شمس رای می دهد. و مثلاً " وقتی شمس
از بدگوئی و آزار و شتمت اهل قونیه
به رنج و شهر و ترک می گوید مولوی
به دوستانی که در بی اثر روانه شده اند
توصیه می کند که مواظب سحر سخنان
او باشند.

بروید ای حریفان بکشید یا رما را
بمن آورید یکدم صم گریز پارا
به ترانه های شیرین به بهانه های رنگین
بکشید سوی خانه مه خوب خوش لقا را
و گرا و به وعده گوید که دمی دگر بیایم
همه وعده مگر باشد بفریبدا و شما را
دم سخت گرم دارد که بجادویی و آسون
بزندگره برآب او و ببندد او هوارا

" مقالات شمس " با همان یادداشت های
پراکنده و بخش های نیمه و نا تمام و قطعات
گسیخته ای که از آن مانده است، سر رشته
مناسی است که اگر به درستی و دقت
دنیال شود، با احتمال زیاد دریچه های
تازه بروی زندگی اسرار آمیز این پیر
رند و خروشان میگشاید. و بسا
حدود زیادی سبب سفر را بقصد خاص دیدار
با مولوی بدست می دهد.

صراحت دارد که جلال الدین (مولوی)
چون را آنگاه که برای تحصیل در
دمشق بسر می برده، ملاقات کرده و
نا آشنا از کنار او گذشته است، اما

با همان نخستین نگاه در وجود او غوغائی
جسته است.

" دمشق را همه یادگفت اگر چه بولانا
نبودی من از طلب نخواستم باز کردیدن
از دوران کودکی خود می گوید - و پیدا
است که از همان زمان عوالم رنسدی در
ذات او خرده خرده رسوب می کرده
چندانکه در نوجوانی و جوانی حالاتی
غیر دیگران داشته است.

" از عهد خردگی این داعی را واقع ای
عجب افتاده بود، کس از حال داعی
واقفنی، پدر من از من واقفنی "
پدر را فوق العاده دوست دارد، ولی در
راستی خود نمی بیند. پدر به او میگوید:
تو که دیوانه نیستی اما " نمی دانم چه
روش داری " معلوم است که پدر فرزند را
درک نمی کند و با او بیگانه دارد. چار
قصه ای جالبی برای پدر نقل می کند،
قصه آن مرغ خانگی که چند تخم مرغ باقی
را زیر اومی نهند و چون " بطبعگان
از تخم بیرون می آیند، مادر را بسبب
لب جو می آورند و خود در آب می شویند
" مادرشان، مرغ خانگی است، لب لب
جومی رود، امکان در آمدن در آب نی "
در برابر جوجکان خود متحیر میماند،
کاری از دستش ساخته نیست متحیر
میشود - آنگاه که قصه باقی می گیرد
روبه پدر می کند و می گوید " آنگاه
ای پدر من دریا می بینم مرکب من
شده است و وطن و حال من اینست اگر تو
از منی با من از توام، درآ در این
دریا - و اگر نه، برو بر مرغ خانگی
خانگی و این ترا آویختن است " پدر
می گوید " با دوست چنین کنی، بسا
دشمن چه کنی؟ "

در زمینه های طریقتی جنگ مذا هب را
بسخره می گیرد، هیا هوئی برای هیچ و
این همان فکری است که در قصه های
متعدد مثنوی با زتاب یافته است.
حکایت واعظی را می آورد - از مشبهان -
آیات قرآنی را بنا بر عقیده خود تفسیر
می کند و می گوید: " وای بر آن کس
که خدای را بدین صفت تشبیه کند -
عاقبت او دوزخ باشد. " هفته ای دیگر
واعظی دیگر سنی منسوب به منبر می رود و
همان آیات را بشیوه خود تعبیر میکند.
و می گوید: " که هر که تشبیه گوید کافر
شود... مردم سخت می ترسند و گریبان
به خانه ها با زمی گردند.

" آن یکی به خانه آمد، افطار نکرد - به
کنج خانه سربز نونهاد، بر عادت طفلان
گرداومی کشند - می رانده ریگسی را
و با ننگ بر میزد - همه (طفلان) ترسان او
مادر جمع شدند - عورت آمد، پیش او
نشست، گفت: خواج خیر است، طعام
رسدند، نمی خوری؟ کودکان را زدی و
راندی، همه گریانند - گفت: برخیز
از پیشم که مراسم فرا زنی آید، آتش
در من افتاده است، گفت بدان خدای
که بدو میدواری که در میان نهی که
چه حال است؟ - تو مرد صبری، و ترا
واقعه صعب بسیار پیش آمده، صبر
کردی و سهل گرفتی و توکل بردی کردی،
خدا آن را از تو گذرانید و ترا خوشدل کرد.
از بهر شرک آن هارا، این رنج را نیز
به خدا حواله کن و سهل گیر، تا رحمت
فرو آید، مرد را رفت آمد و گفت: چه
کنم؟ ما را عاجز کردند، به جسدان
آوردند - آن هفته آن عالم گفت: خدای را
بر عرش دانید، هر که خدای را بر عرش نداند،
کا فرست و کا فر میرد. این هفته عالمی
دیگر بر تخت رفت، که هر که خدای را بر
عرش گوید یا به خاطر بگذراند به قصد
که بر عرش است یا بر آسمان است، عمل
او قبول نیست، ایمان او قبول نیست،
منزه است از مکان. اکنون ما کدام
گیریم؟ بر چه رژیم؟ اگر می میریم؟
عاجز شدیم! زن گفت: ای مرد هیچ
عاجز شو، و سرگردانی میندیش، اگر بر
عرش است و اگر بی عرش است، اگر در
جای است و اگر بی جای است، هر جا که
هست عمرش دراز باد! - دولتش پاینده
باد! - تودرویشی خویش کن و از درویشی
خود اندیش.

در این نوشته: از این مآء غذبه سره
گرفتیم:
مثنوی مولوی - مثنوی ولدی - کلیات
شمس - رساله در تحقیق احوال و زندگانی
مولانا جلال الدین محمد تاء لیفا استاد
بدیع الزمان فروزانفر - مناقب
افلاکی - ابن بطوطه - مجتبی الدین
عبدالقادر - دولت شاه - جامی - مقالات
شمس تبریزی تصحیح محمد علی مؤجد.





سرنگونی رئیس جمهوری مادام العمر

هر چند صبا حی در یکی از آن ها زندگی می کنند. خانم رئیس جمهور، دارای یک هواپیمای کنکور اختتامی است که ماهی چند با حضرت علیه را به پاریس می برد تا از گران ترین آتلیه های مدامان معروف، خرید بفرماید. چه بسا تا زمانی که این یادداشت به نظر شما می رسد، فا تحه عالیجناب در کولای ها شیتی خوانده شده باشد. ولی فکرمی فرمائید جانشین احتمالی او چه کسی می تواند باشد. جامعه ای چنین عقب نگاه داشته شده، که سال های آرزگار زیر سیطره استعمار گران و پس از آن ها تحت حکومت مشتی اداره بنسند آدمی خوار دست و پا زده و هرگز از نظر سیاسی و فرهنگی مجال شکفتن و بالیدن نیافته است، کدام "جانشین" را می پذیرد؟ یک دموکرات و آزادخواه، یا یک قدره بنده نفس گیر؟ شباهت های ناگزیری می توان یافت!

نگاه دارند، دیگر پول و پوله از کجا بیایند که هم اسلحه بخرند و مخالفین خیا بیکار را به خاک و خون بکشند و هم حساب های بانکی خودشان را در سوئیس و انگلستان و آمریکا سروسامانی بدهند؟ اینست که حضرات فی الواقع در مانده اند و در هر دو حال تیشه به ریشه خود می زنند. در این روزها دوتا از این قدر رهنده های درست حسابی، به دام افتاده اند. یکی شان عالیجناب "مارکوس" در فیلیپین است که با همه کردن کلفتی ها و قتل و غارت ها، در برابر سیل خروشان مردم به رعشه افتاده و قبل از مرگ گرفتار شده است و بنده، قلمزن دوسه ماهی پیش در همین یادداشت ها، خدمتش رسیدم! دیگری قدر رهنده ای است از قبیل "آدمخواران" که با نژده سال پیش حکومت را از پدرنا زین خود به ارث برده است! حضرت "ژان کلود دووالیه"، رامیگویم که این روزها مردم ها شیتی به جانش افتاده اند و البته هنوز هم زمان نگارش این ویژه - از زور نرفته و در اتوموبیل ضد گلوله خود، در خیابانهای پورتو پرنس "رژه می رود تا مشیل لولوخورخوره، مردم را بترساند (مردمی که فریاد می زنند: - فرمال ماست و "پول" ها در سوئیس!)

روزنامه نگار انگلیسی در اسارت خمینی

از سرنوشت نماینده بازرگانی روزنامه تا بمزمالی که حدود دوماه پیش در تهران دستگیر شد اطلاعی در دست نیست. خبرگزاری فرانسه از تهران می نویسد: منابع موثق در تهران دیروز - به تنبیه اظهار داشتند که راجر کوپر تبعه انگلستان نزدیک به دوماه پیش در تهران بازداشت شد ولی هنوز محصل دلیل بازداشت وی به اطلاع دفتر حفاظت منافع انگلستان در تهران نگاشته سرنوشت وی اظهار نگار می کنند. نرسیده است. راجر کوپر که ۵۱ سال دارد نماینده بازرگانی روزنامه معتبر تا بمزمالی در منطقه خلیج فارس و ایران است و همچنین برای یک شرکت نفتی انگلیسی به نام "مک درموت" کار می کند. وی مقیم دبی است. همین منابع گفتند وی در ۱۶ آذرماه گذشته هنگامی که از هتل خود در تهران خارج می شد دستگیر گردید و از آن پس از سرنوشت وی اطلاعی در دست نیست. خبرگزاری فرانسه می افزاید: مقامات اداره اتباع بیگانه نسبت به اعتبار روایت راجر کوپر که از تیرماه گذشته در ایران به سر میبرد ابراز داشتند. به گزارش خبرگزاری فرانسه، راجر کوپر به زبان فارسی مسلط بود و به ایران آشنائی کامل داشت. وی بارها، قبل و بعد از انقلاب اسلامی به ایران سفر کرده بود. برای یکی از دیگر خبرگزاری فرانسه از لندن، سخنگوی وزارت امور خارجه انگلستان دیروز با زداشت راجر کوپر را در تهران تا بید کرد و افزود با وجود آنکه تقریباً هر روز از مقامات جمهوری اسلامی درباره سرنوشت وی خواهشان توضیح می شویم، هنوز هیچ اطلاعی از وضع وی در دست نیست. سخنگوی وزارت امور خارجه انگلستان افزود: با وجود اقدامات مکرم مسئولان جمهوری اسلامی به نماینده کنسولی انگلستان اجازه داده اند با راجر کوپر ملاقات کنند. بر اساس همین گزارش گزار سفارت جمهوری اسلامی در لندن نیز برای آدای توضیحات به وزارت امور خارجه انگلستان فراخوانده شد ولی اطلاعی در اختیار مقامات دولت انگلستان قرار نداد. خبرگزاری ریا - ۵ نوامبر

پدر این حضرت "دووالیه" که کنیه اش "پاپادوک" و شهرت آدمخوا ریسوده است، پس از مرگ، حکومت را نیز همانند سحای حمیده انسانی اش بر سر ای پس از آنکه در سال ۱۹۷۱، حکومت را به دست گرفت، مثل همه فرزندان خلف به شدت تا همه روش ها و وحشتناکی "پاپادوک" را موبه مو بکار بندد و از خودش چیزی مخوف و دهشتناک مانسند "دراکولا" ویا "فراکتسایمان" بسازد. والحق والانصاف در این کار موفق شد! تا سال ۱۹۷۸، تادلتسان بخواهد، زودبست و کشت و خورد و ببرد! اما پیش از آن مقامات میباید حضرتش را مجبور شد، افسار را کمی شل کند و بیه اجزای و اتحادیه های خود ساخته، اجازه محدود فعالیت بدهد. ولی دوسه سال بعد، از نوافسار را کشید و بیش از ۵۰۰ تن از مخالفین و معترضین خود را به غل و زنجیر افکند.

در تابستان گذشته، حضرت دووالیه باز هم زیر فشار مخالفان، برای اولین بار نمایش انتخابات را روی صحنه آورد و خودتان حدس می زنید که نتیجه چه بوده است: ۹۹/۹۸ درصد از ۵/۵ میلیون مردم ها شیتی فرزند خویش خوانه "پاپادوک" را تا پایان عمرش تا مبارک اوبه عنوان رئیس جمهوری انتخاب کردند! حال برای آنکه بدانید که در اکولای ها شیتی، در طول ۱۵ سال حکومت خود چه کوشش هایی برای پیشرفت و تعالی مردم ها شیتی بکار زده است، به این آمار کوتاه توجه بفرمائید: - درآمد سرانه ۸۰ درصد مردم کمتر از ۱۳۰ دلار در سال است - ۶۵ درصد مردم بیگارند - ۸۵ درصد مردم بیسوادند - بخش بزرگی از بیگاران، در دوسه سال اخیر به جمهوری دومینیک رفته اند و همانند برگان قرون وسطائی در مزارع نیشگر کار می کنند. - ۵۰ هزار نفر تا کنون به آمریکا گریخته اند. - متوسط عمر آدمی، ۴۸ سال است. - در کنار این آمار تکان دهنده، شیوه زندگی "دووالیه" و همسرش "بانو میشل" علف بر سر آدمی می رویانند و گذشته های دور نزدیک خودمان را هم تداعی می کنند! رئیس جمهوری و بانو دارای قصرها و ویلاهای متعددی هستند و

زان کلود دووالیه، دیکتا سوری سوزیز ها شیتی که پس از بدس تراست دووالیه حکومت را به میراث برد از جدسال بین با مخالفت های سازمان بائنه مناربان راه آزادی و ملیون این کشور روبرو بوده است. بنا به خبرهای منتشر شده در روزنامه هفتم نوامبر، دووالیه و همسرش در لندن چند سنی از زندیکانی، سوار سربگه هوا شیتی این امریکا از هاشیتی گریخته اند. از چند ماه پیش سوزیدی باقی مانده بود که "دیکتا تور مادام العمر" در اروپا رویی با سارزات گسترده ملت ها شیتی تاب مقاومت ندارد. زیرا نه سبب گروهی مختلف مردم در سارزادی این خودکامه ها ریکروادیکس، محدودیکارچه رخا شده بودند، بلکه کلسا و بخش های از ارتش سربسده مردم سارزیوسنه بودند. در هفتمه های اخیر، دووالیه و همسرش در لندن در کج با نیکوچن زندانی بودند و از سرن مردم اریبا نگاه خارج نمی شدند. تنها گروهی از "سون تون باکوت ها" که ارتش ویزه دیکتا تور برای سرکوب مردم بود، از او محافظت می کردند. سقوط و فرار دیکتا تور ها شیتی تا ریدیکرانی می کند که طبرعم به ک کین عبا ویسی جون "رئیس جمهوری مادام العمر"، روزهای سمر دیکتا تور سبب سمرده است. ویسی مردم یک کشور یک بار علیه سارزادگران سرخیزند از "سون تون باکوت ها" سبب سارزادگران کمینه های اغلاب ویا سارزوه های دیکر سربسده کاری برای نجات دیکتا تور سبب خواهد آمد. امروز که این مطلب نوشته میشود (جمعه ۷ فوریه)، دووالیه در محتوی سارکاهی است. از ارتش و کربک و جدگوردیکر از بدس وی سارزادگان زند... اما، او هر کجا که ما، من گریسد سرکون شده می مغفوری است که سارزادگری اکبر اندوسرت می آورد. دولت فرانسه برای مدت محدودی به دیکتا تور سارزادی روانده رود داده است.

در سرنوشتی خون آلود، هاشیتی، موضوع مهمتری سرنوشتی سوزیز است. دسیای آزاد سرباز سبب هاشیتی با دیکتا تورهای جهان بود و امریکای لاتین و مرکزی، اینکه این دریافت قاطع رسیده است که دیکر در سارخواست قاطع ملت های این سرزمین ها برای سارکت در سرنوشت سیاسی خود، سبب روی نمی تواند از دیکتا تورها حمایت کند. جبهه غرب و مخصوص جبهه سیاسی امریکا در سالیهای گذشته سبب سارزادگری از دیکتا تورها (بی الملل سارکت در کودتای ۲۸ مرداد سربسده حکومت مشتی دکتر مصدق) بان اداره محدودی و ملگول کرده است که مثل سبب دووالیه، سارزادگران امریکا را تا حار از محدودیت در زمینه روابط با دولت ها کرده اند. تجربه ویتنام و کره و نیلی و هاشیتی در کنتسار تجربه های تلخ هاشیتی ها با دیکتا تورهای دیکر کوره های جهان سبب به آن اندازه زبان سخن بوده است که در همین ماجرای سقوط دووالیه وزارت امور خارجه امریکا و کالج سفید قرار به جلوا ساز گردید و سوزی سبب سارزادگری سبب سبب، رسا (اما با استغناء و یا سارزادگری) گریسد اورا به مقصدی نا معلوم اعلام کرده بودند. سرجال، با این مقدمه توجه سارانه "یادداشت" که در این مقبوله نوشته شده (روز پنجم فوریه این یادداشت به رشته تحریر در آمده است) جلب می کنم.

مسئله "ابد مدت" شدن حکومت است که آن هم به راحتی از طریق "نمایش پر جلال و شکوه" انتخابات "حل میشود! بعضی ها شان که هنوز حیاتی دارند، اجازه می دهند که مردم حق شناس و آزادخواه، هر چند سال یکبار، آن ها را از نوان انتخاب کنند! ولی بعضی دیگر که حیایا خورد و آبرور را بالا آورده اند، کار را یکسره می کنند و اجازه می دهند مردم آن ها را یکبار برای همیشه به ریاست جمهوری برگزینند و حتی با عشق و اشتیاق این مقام منیع را میراث خوانده شان قرار دهند که از قدیم گفته اند: - مـ... برگ یکبار، شیون هم یکبار! (البته یادتان باشد که امام عزیز امت ما هفت خط تر از همه این قدر رهنده است و با علم کردن "ولایت" روی دست همه آن ها بلند شده است. "ولایت" دیگر چیزی نیست که مولای در زش برود، قرص و محکم تا ظهور "ولی عصر و حتی تا روز قیامت ادا مدها رد!)

اینجا و آنجا همچنان قدره بنسند گردن کلفتی بر سمد قدرت نشسته و مشیر آخته اش را زیر گلولی میلیون ها جماعت مفلوک و بخت برگشته گذاشته است. بسا این همه حرف و حدیث آزادی و دموکراسی که سال ها است در فضا موج می زند و با این همه قسه های شیرین که در منقبت حقوق بشر، طومارها را سیاه می کند و شب و روز از بسند گوها بلند می شود، باز هم در بخش بزرگی از سرزمین های دنیا، قدر رهنده های را می بینی که خسیون ملت های خود را در شیشه می کنند و ککشان هم که نمی گزد، هیچ، به ریش با نیا ن حقوق بشر و مدافعان دموکراسی نیسز قهقهه می زنند! مسخره آنجاست که همه این قدر رهندهان، خودشان را برگزیده اکثریت قریب به اتفاق مردم (و غالباً ۹۹ درصد آنان) به حساب می آورند و "اقلیت کوچک" مخالف خود را، خاشن، خرابکار و دشمن قسم خورده، ملک و ملت معرفی می کنند. اگر در شرق باشد، مخالف ملت میزدوران امپریالیسم جها نخوارند و اگر در غرب باشد، مخالفان، عوامل کمونیسم بین المللی اند! با این ترند که هاشیتی کلسای، سبب از کرده ملت ها می کشند و هر ناله و شکوه و انتقاد و اعتراضی را از سینه برنیا مده، خفسه می کنند. در گذشته وقتی مردم از زور و ستم سلاطین و امیران و خلفا به تنگ می آمدند، دست کم آرزوی جمهوری در دل می پروردند، یعنی حکومتی که خودشان در تصمیم گیریها و اداره آن، بی واسطه یا به واسطه مشارکت داشته باشند، ولی حالا دیگر این آرزو هم در دلشان خشکیده است؛ چرا که گردن کلفت ها و قدر رهنده های دنیا، "جمهوری" را ترجیح می دهند! بالاخره هر چه باشد جمهوری مدروز است و زیر پوشش آن آسان ترمی توان کبابه کش دموکراسی شد. تنها مشکلی که میماند

بایوستن به نهضت مقاومت ملی صفوف مبارزات ملی را تقویت کنید

نامه‌ها و نوشته‌ها



جانب تمام یا قسمتی از نامه‌های خوانندگان عزیز فقط برای بازتابیدن نظرات و عقاید و سبک‌های شخصی نویسندگان نامدهاست. با آرزوی سودکس و نشر نامه‌ها و نوشته‌های خوانندگان لزوماً به معنای موافقت و هم‌راستی ارکان مرکزی نیست. منا و مکتبای ایران با ما فدا دهند. این نامه‌ها نسبت به نظرات و عقاید نویسندگان و به‌میزان تریبون آزاد است.

خمینی کیست؟

بیانات و فرمایشات ادیبان و رهنمودهای دایمانه رهبر کبیر انقلاب شکوهمند اسلامی " حاج آقا روح‌الله خمینی" را که در شماره ۸ دوره جدید درج گردیده بود چندبار خواندم و با تمام سعی و کوششی که وسیله آقای هوشنگ محمود برای ترجمه و تفهیم این بیانات در برابر بزبان فارسی بعمل آمده بود باز هم آنطور که باید و شاید مفهوم نگردیدم. این موضوع مرا بر آن داشت تا چندسوال برای شناسائی هرچه بیشتر حاج آقا روح‌الله مطرح نمایم و از آن‌ها تقاضا دارم لطف فرموده به‌سئوالات مطروحه پاسخ مکتفی و روشن عنایت فرمایند.

(...) چگونه است پس از حدود ۷ سال که زورود حاج آقا روح‌الله خمینی به ایران و تاسیس حکومت تحمیلی اسلامی می‌گذرد ایشان تاکنون حتی بی‌برای نمونه هم که باشد در هیچ یک از صدها سخنرانی و وعظ و خطابه و فتوا و اعلامیه که صادر کرده به‌کوچکترین آیه - سوره یا حدیث نبوی اشاره نکرده و ذکری ننموده و برای تأیید گفته‌ها و نوشته‌های خود چون دیگر گروه متنباز این آیات بیانات استفاده نکرده است. آیا این کمبود بهترین دلیل مقتضی و مستدلی نیست که ایشان علاوه بر مستند نداشتن زبان فارسی زبان عربی را هم که قاعدتاً با بیستی بخوبی بدانند، به درستی نمی‌دانند در حالیکه پیروانش در بسو و ورود او ادعا می‌کردند که ۷ زبان زنده دنیا را بخوبی می‌دانند (...). طبق احادیث و دستورات و تقاضای حج اسلام بر هر مسلمانی مستطیع واجب و لازم است حداقل در هر سال با طسلاخ خودشان برای استخوان سبک کردن یکبار به زیارت اماکن مقدسه همچون مرتقد امام رضا، امام حسین، امیرالمؤمنین حضرت معصومه، زینب و دیگر اماکن و امام‌زادگان نائل شود و از فیوضات آن‌ها بهره‌مند گردد. چه علت دارد و چگونه است که آقای حاج آقا روح‌الله خمینی در ظرف مدت این ۷ سال زیارت هیچ کدام از این قبیل اماکن حتی شاه عبدالعظیم که در چند کیلومتری قلعه جماران است نرفته است؟

الف - ف

خون آزادی

(...) فضای ایران بوی تعفن و مرگ و نفرت می‌دهد. در همان شب‌های سیاه از فرتوت که نغمه‌های غم‌آگین دشمن از گران‌های آسمان برمی‌خاست، این "خمینی" گورکن بی رحم، و مترسکها پیش‌کش پاسداران وحشت‌اند تجمع همسایگان و محبت‌های سیاسی را منع میکردند و در غیر این صورت شوکران نشان هرنسوع و خشنگری را می‌توانستند انجام دهند. آیا این مرگ تدریجی و یا به‌گفته دیگر سواستفاده نیست، که "حزبالله" همچون سگانی با اجازت رهبران ایشان در همان شب‌های وضعیت قهرمز بسا "تارنچک" به‌خانه ما حمله کنند؟ قسمتی از حیاط و ریختن شیشه‌ها و سقف و میزترانه سخته بدر بزرگ بیمارم که در نهایت به مرگ او منجر شد، چنانیت نیست؟ این زنده‌بگوری نیست که عمله مرگ آفرین خمینی به علت "بدجوابی" اسلحه‌رو گیجگاه آدمی می‌گذارند؟ عذاب و ترس و وحشت نیست که خانات تحت کنترل "مزدوران خمینی" باشد؟ من از این همه تضا و دو بدبختی ایران دلم به‌درد

اتریش - جهان‌شید - لشگری

دشمنان

مردم محکوم کرده‌اند اما اس‌ایان کار نیست و طغ ایران خوب میدانند که چه راه برار سنگلاخی دریس دارند و برای اینکه با کتورهای دیگر همان رفتاری را داشته باشند با آنکه امروز با او میکنند، خلیجی تجا است که آن روزنامه اسم همه این کشورها را چه موافق و مخالف و چه منمنع، منتشر کند تا مردم ایران در آینه‌ها ندانند که در آن دورگلیست خود را با آن‌ها بدانند.

- بروین - لندن ۵ ژانویه ۸۶
- ۱۰ - کنگو
 - ۱۱ - اکوادور
 - ۱۲ - اتیوپی
 - ۱۳ - کابون
 - ۱۴ - کانا
 - ۱۵ - کیندیسا نو
 - ۱۶ - هندوسان
 - ۱۷ - ساحل عاج
 - ۱۸ - زاین
 - ۱۹ - لیبیا
 - ۲۰ - مالدیویز
 - ۲۱ - مالت
 - ۲۲ - نیال
 - ۲۳ - عمان
 - ۲۴ - فیلیپین
 - ۲۵ - سریلانکا
 - ۲۶ - سنکا بور
 - ۲۷ - تایلند
 - ۲۸ - تونس
 - ۲۹ - ژنیر
 - ۳۰ - زیمبابوه
 - ۳۱ - کوبا
 - ۳۲ - اندونزی
 - ۳۳ - کویت
 - ۳۴ - مالزی
 - ۳۵ - پاکستان
 - ۳۶ - قطر
 - ۳۷ - عربستان سعودی
 - ۳۸ - سومالی
 - ۳۹ - سوریه
 - ۴۰ - عراق
 - ۴۱ - الجزایر
 - ۴۲ - آنکولا
 - ۴۳ - بنگلادش
 - ۴۴ - برونئی
 - ۴۵ - کوبا
 - ۴۶ - اندونزی
 - ۴۷ - کویت
 - ۴۸ - مالزی
 - ۴۹ - پاکستان
 - ۵۰ - قطر
 - ۵۱ - عربستان سعودی
 - ۵۲ - سومالی
 - ۵۳ - سوریه
 - ۵۴ - عراق
 - ۵۵ - الجزایر
 - ۵۶ - آنکولا
 - ۵۷ - بنگلادش
 - ۵۸ - برونئی
 - ۵۹ - کوبا
 - ۶۰ - اندونزی
 - ۶۱ - کویت
 - ۶۲ - مالزی
 - ۶۳ - پاکستان
 - ۶۴ - قطر
 - ۶۵ - عربستان سعودی
 - ۶۶ - سومالی
 - ۶۷ - سوریه
 - ۶۸ - عراق
 - ۶۹ - الجزایر
 - ۷۰ - آنکولا
 - ۷۱ - بنگلادش
 - ۷۲ - برونئی
 - ۷۳ - کوبا
 - ۷۴ - اندونزی
 - ۷۵ - کویت
 - ۷۶ - مالزی
 - ۷۷ - پاکستان
 - ۷۸ - قطر
 - ۷۹ - عربستان سعودی
 - ۸۰ - سومالی
 - ۸۱ - سوریه
 - ۸۲ - عراق
 - ۸۳ - الجزایر
 - ۸۴ - آنکولا
 - ۸۵ - بنگلادش
 - ۸۶ - برونئی
 - ۸۷ - کوبا
 - ۸۸ - اندونزی
 - ۸۹ - کویت
 - ۹۰ - مالزی
 - ۹۱ - پاکستان
 - ۹۲ - قطر
 - ۹۳ - عربستان سعودی
 - ۹۴ - سومالی
 - ۹۵ - سوریه
 - ۹۶ - عراق
 - ۹۷ - الجزایر
 - ۹۸ - آنکولا
 - ۹۹ - بنگلادش
 - ۱۰۰ - برونئی

بوی ناخواندگی و آخوندی آنجان آزار دهنده است که سازمان ملل متحد هم بناچار به تردید خودفاتق آمد و به محکومیت آن رای داد ولی جای تعجب است که عده‌ای از کشورها روی مصالح آبی، خود را بیکوجه علی‌چب رده‌اند و رای منمنع داده‌اند و کشور معلوم‌الحال هم رای مخالف داده‌اند و دولتی با تمساح این احوال اکثریت کشورها بسا ۵۳ رای رژیم منحوس آخوندی ایران را باخاطر رجو آزار و شکنجه و قتل و غارت و سوزاندن لیست تکفیک شده آرا:

- رای مثبت
- ۱ - آنتی‌گوا - باربودا ۲ - آرژانتین
 - ۳ - استرالیا ۴ - اتریش
 - ۵ - باربادوس ۶ - بلژیک
 - ۷ - بلنیز ۸ - بوتوانا
 - ۹ - کانادا ۱۰ - کلمبیا
 - ۱۱ - کلمبیا ۱۲ - کستاریکا
 - ۱۳ - دانمارک ۱۴ - جمهوری دوسینکن
 - ۱۵ - ال‌سالوادور ۱۶ - کیندا ستوایی
 - ۱۷ - فی‌جی ۱۸ - فنلاند
 - ۱۹ - فرانسه ۲۰ - یونان
 - ۲۱ - آلمان غربی ۲۲ - کرانادا
 - ۲۳ - هندوراس ۲۴ - ایسلند
 - ۲۵ - عراق ۲۶ - ایرلند
 - ۲۷ - اسرائیل ۲۸ - ایتالیا
 - ۲۹ - جامائیکا ۳۰ - اردن
 - ۳۱ - کوبا ۳۲ - لوتو
 - ۳۳ - لوکزامبورگ ۳۴ - موریسی
 - ۳۵ - مکزیک ۳۶ - هلند
 - ۳۷ - زلاندنو ۳۸ - نروژ
 - ۳۹ - پاناما ۴۰ - پاراگوئه
 - ۴۱ - پرو ۴۲ - بریتانیا
 - ۴۳ - رواندا ۴۴ - سنت کریستوفر
 - ۴۵ - سنت وینسنت ۴۶ - سامور
 - ۴۷ - اسپانیا ۴۸ - سوئد
 - ۴۹ - اوگاندا ۵۰ - توگو
 - ۵۱ - بریتانیا ۵۲ - ایالات متحده
 - ۵۳ - ونزوئلا
- رای منفی
- ۱ - آلمان غربی
 - ۲ - آنکولا
 - ۳ - بنگلادش
 - ۴ - برونئی
 - ۵ - کوبا
 - ۶ - اندونزی
 - ۷ - کویت
 - ۸ - مالزی
 - ۹ - پاکستان
 - ۱۰ - قطر
 - ۱۱ - عربستان سعودی
 - ۱۲ - سومالی
 - ۱۳ - سوریه
 - ۱۴ - عراق
 - ۱۵ - الجزایر
 - ۱۶ - آنکولا
 - ۱۷ - بنگلادش
 - ۱۸ - برونئی
 - ۱۹ - کوبا
 - ۲۰ - اندونزی
 - ۲۱ - کویت
 - ۲۲ - مالزی
 - ۲۳ - پاکستان
 - ۲۴ - قطر
 - ۲۵ - عربستان سعودی
 - ۲۶ - سومالی
 - ۲۷ - سوریه
 - ۲۸ - عراق
 - ۲۹ - الجزایر
 - ۳۰ - آنکولا
 - ۳۱ - بنگلادش
 - ۳۲ - برونئی
 - ۳۳ - کوبا
 - ۳۴ - اندونزی
 - ۳۵ - کویت
 - ۳۶ - مالزی
 - ۳۷ - پاکستان
 - ۳۸ - قطر
 - ۳۹ - عربستان سعودی
 - ۴۰ - سومالی
 - ۴۱ - سوریه
 - ۴۲ - عراق
 - ۴۳ - الجزایر
 - ۴۴ - آنکولا
 - ۴۵ - بنگلادش
 - ۴۶ - برونئی
 - ۴۷ - کوبا
 - ۴۸ - اندونزی
 - ۴۹ - کویت
 - ۵۰ - مالزی
 - ۵۱ - پاکستان
 - ۵۲ - قطر
 - ۵۳ - عربستان سعودی
 - ۵۴ - سومالی
 - ۵۵ - سوریه
 - ۵۶ - عراق
 - ۵۷ - الجزایر
 - ۵۸ - آنکولا
 - ۵۹ - بنگلادش
 - ۶۰ - برونئی
 - ۶۱ - کوبا
 - ۶۲ - اندونزی
 - ۶۳ - کویت
 - ۶۴ - مالزی
 - ۶۵ - پاکستان
 - ۶۶ - قطر
 - ۶۷ - عربستان سعودی
 - ۶۸ - سومالی
 - ۶۹ - سوریه
 - ۷۰ - عراق
 - ۷۱ - الجزایر
 - ۷۲ - آنکولا
 - ۷۳ - بنگلادش
 - ۷۴ - برونئی
 - ۷۵ - کوبا
 - ۷۶ - اندونزی
 - ۷۷ - کویت
 - ۷۸ - مالزی
 - ۷۹ - پاکستان
 - ۸۰ - قطر
 - ۸۱ - عربستان سعودی
 - ۸۲ - سومالی
 - ۸۳ - سوریه
 - ۸۴ - عراق
 - ۸۵ - الجزایر
 - ۸۶ - آنکولا
 - ۸۷ - بنگلادش
 - ۸۸ - برونئی
 - ۸۹ - کوبا
 - ۹۰ - اندونزی
 - ۹۱ - کویت
 - ۹۲ - مالزی
 - ۹۳ - پاکستان
 - ۹۴ - قطر
 - ۹۵ - عربستان سعودی
 - ۹۶ - سومالی
 - ۹۷ - سوریه
 - ۹۸ - عراق
 - ۹۹ - الجزایر
 - ۱۰۰ - آنکولا

- با اطلاع خوانندگان عزیز می‌رسانیم آنچه که در لیست جلب توجه می‌کند همانا هستی کشورهای کمونیستی و پاره‌ای از کشورهای عربی با رژیم اسلامی ایران است. رای منمنع ضروراً اکثریت قطعیانه مدنیس مورد توجه محافل ایرانی قرار گرفته است.
- هموطن عزیز،
- اسامی کشورهای شرکت کننده در آرای گیری اجلاس سازمان ملل متحد را ملاحظه می‌کنید. ۵۳ کشور رای بسر محکومیت جمهوری اسلامی در تاسیس حق بشردا داده‌اند. چهل و پنج کشور بر له جمهوری اسلامی وی و یک کشور غایب بودند.
- ۱ - باهاماس
- ۲ - برزیل
- ۳ - بوریکنافاسو
- ۴ - برمه
- ۵ - برونئی
- ۶ - کامرون
- ۷ - کب وورده
- ۸ - آفریقای مرکزی
- ۹ - چاد

سازمان هنری

" سازمان هنری پارسیز" از لندن یک نسخه از کاتالوگ کاست‌های موسیقی ایرانی را که برای عرضه به‌بازار آماده کرده، برای ما ارسال داشته و خواسته است که آغا ز فعلیت این سازمان را به اطلاع هموطنان برسانیم. فهرست کاست‌های مذکور در این بروشور طیف وسیعی از موسیقی اصیل ایرانی - بزبان‌های گوناگون - ترا نسه‌های فولکلوریک - ساز تنها و غیره را دربر می‌گیرد. در مقدمه بروشور آمده است: "پارسیز افتخار دارد که تعهدی از جانبترین ترانه‌ها و آهنگ‌های بسیار قدیمی و فولکلور ایرانی را که یادگاری گرانبها از پدران و مادرا ن و گذشتگان هنرمندان است گردآوری و در دسترس هموطنان عزیز قرار دهد.

Parsees
45 THE DRIVE, BECKENHAM
KENT, BR3 1EE (England).
Tel: 01-658-7598

اینک که زندگی در غربت آموشد و دیدار را برای ما مشکل کرده است و برای خرید یکی دوتوا موسیقی مبلغی بیش از قیمت نوا صرف‌کرا به وقطارو... میشود. پارسیز تصمیم گرفت که کلیه فروش این نوارها را به وسیله پست انجام دهد تا با رزحمت اطلاق وقت و پرداخت مبالغ اضافی را از دوش هموطنان عزیز برآرد. ما بعنوان تشویق این اقدام فرهنگی آدرس موه‌سه مذکور را در زیر بنظر خوانندگان خود می‌رسانیم:

گردید. در تاریخ ۲۶ فروردین دکتر مصدق طی تلگرافی خطاب به هیئت مدیره، اعتصاب کارگران وعده داد که برای احقاق حق کارگران اقدام بعمل خواهد آمد. روز ۲۷ فروردین کاشانی نیز طی اعلامیه‌ای خطاب به اعتصاب‌کنندگان به آن‌ها توصیه کرد که از اعتصاب وموجبات اغتشاش خودداری کنند. " چون شریکان حیات شرکت قریبا قطع خواهد شد. همگان روز وزارت امور خارجه اعلامیه‌ای درخصوص وقایع خوزستان صادر کرد و پیشامد اعتصاب وعواقب آن را نتیجه سوء سیاست وعدم توجه شرکت به رفاه کارکنان اعلام نمود. اما شرکت نفت وسفارت انگلیس اظهارات وزارت امور خارجه را تکذیب کردند و وقوع " بلوای خوزستان" را به تحریک حزب توده نسبت دادند. (۴) سفیر انگلیس طی گزارشی به تاریخ ۲۳ مه ۱۹۵۱ (۲ خرداد ۱۳۳۰) درباره اعتصاب کارگران بندر معشور چنین گفت:

" اعتصاب در ابتدا از یک ناراضی واقعی ولی جزئی ناشی شد. اما در حدود سی نفر اخلاک‌گرا توده‌ای نقاط دیگر به خوزستان رفتند و اختلاف را دامن زدند. بطوری که جنبش کارگران بزودی ضعف یک اعتصاب عادی را از دست داد و صورتش به خود گرفت. آنگاه اخلاک‌گران بمجرد احساس اینکه اختلاف در سر فصل شدن است به سراغ آبادان رفتند و آنجا اغتشاشاتی برپا کردند که هیچ نموده بود کارکنان را لایسکاه یکباره متوقف نمود. و دو هفته طول کشید تا وضع به حال عادی برگشت.

بی طرف میان شرق و غرب

سفیر درهمین گزارشی که یک ماه بعد از انتصاب دکتر مصدق به نخست‌وزیری نوشته شده روش دکتر مصدق را به روش نخست‌وزیر (کوتاه مدت) قبلی حسین علا این گونه مقایسه می‌کند:

" علا با توده سخت مخالف بود و این نظرش را هیچگاه مخفی نمی‌کرد که ایران در مبارزه علیه سلطه شوروی با یدیدون تردید جانب قدرت‌های غربی را بگیرد... اما دکتر مصدق برعکس طرفدار فلسفه کلاسیک ایران بود که بی طرفی بین شرق و غرب را لازم می‌شمسرد و نمی‌خواست اقدام جدی علیه کمونیسم ایران بعمل آورد. مبادا باعث تحریک روس‌ها شود. او هم به حکم روحیه هم به حکم سابقه احوال خود با هرگونه اعمال زور و فشار مخالف بود چون خود در دوره دیکتاتور رضاشاه از صحنه سیاست رانده شده بود بعلاوه دونفر از برجسته‌ترین همکارانش (حایریزاده وشایگان) بین رهبران جمعیت هواداران صلح بودند. در هر حال اعتصاب سرانجام در تاریخ ۵ اردیبهشت پایان یافت و شرکت ناگزیر به پس گرفتن دستور قبلی خود مبنی بر قطع فوق العاده خارج از مرکز گردید. اما، اعتصاب فروردین منحصر به خوزستان نبود در همان موقع کارگران اصفهان نیز به با اظهار همسرداری با کارگران خوزستان وجه با طرح تقاضای مخصوص خود دست به اعتصاب زدند و بیش از ۳۰/۰۰۰ نفر از کارکنان دست کشیدند و اغتشاشاتی رخ داد که طی آن یک کارگر و یک پاسبان کشته شدند.

وقایع مشروح بالا در وضع حزب توده اثر مسا عبخشید شورای متحده در دنبال اعتصاب‌های خوزستان و اصفهان کنفرانسی در تهران مرکب از نمایندگان کارخانه‌های عمده کشور تشکیل داد و در طی آن رهبران جدیدی بجای آن‌ها که کشور را ترک کرده بودند انتخاب کرد و کمیته اجرایی خود را توسعه داد. اتحادیه‌های طرفدار توده بعد از کنفرانس شروع به اقدامات جدی برای بالابردن سطح دستمزد نمودند، در تیرماه میتینگ عظیمی برای بزرگداشت خاطره اعتصاب عمومی خوزستان در سال ۱۳۲۵ برپا کردند، در مهرماه تظاهراتی در میدان بهارستان با تقاضای عدم مداخله نظامیان در کارخانه‌ها و اتحادیه‌های کارگران ترتیب دادند بالاخره طبق یک برآورد طی هشت ماه اول سال ۲۲ (۵) اعتصاب‌های در نقاط مختلف بوجود آوردند. به ترتیب در آستانه ملی شدن نفت حزب توده و اتحادیه‌های وابسته به آن دوباره وارد میدان شده بودند. چگونگی برخورد و ارتباط آن‌ها با جبهه ملی و حکومت دکتر مصدق، در بخش‌های آینده گفته خواهد شد.

پیدایش جبهه ملی

بطوری که قبلا گفته شد در اوایل سال ۱۳۲۸ تحولاتی صورت گرفت که علامت تقویت وضع دولت و مقام سلطنت تصور می‌شد. ولی پیش از پایان سال وقایعی رخ داد که برعکس نشان می‌داد از نظر افکار عمومی موقعیت دستگاه حاکمه بیشتر روبه‌ضعف می‌رود. بعد از حادثه بهمن ۱۳۲۷ بمرور علائم وآثاری مشهود می‌شد از اینکه شرایط حکومت دیکتاتور که پس از استعفای رضاشاه منتفی شده بود در سر تجدید است. ضمنا هم در داخل کشور وهم در خارج (بخصوص در جرایم آمریکا از جمله شماره ۱۴ فوریه ۱۹۵۰ نیویورک تا میز) حکومت ایران یک دستگاه آلوده به فساد خوانده شد و در داخل مخصوصا این کیفیت که شاه تکیه بر جلب مستشاران نظامی و کمک‌های مالی از آمریکا می‌کرد به احساس ناراضی‌ها دامن می‌زد. آنگاه در اوایل سال مسئله قرارداد الحاقی نفت پیش آمد که شاه دولست را با زخواستن حق ایران از شرکت نفت انگلیس خسود را نتوان نشان دادند و حال آنکه وضع اقتصادی و مالی کشور به وخامت می‌گراشید و شاه در سر سفر مسافرت به

مصدق و نهضت ملی ایران در کساکش چپ و راست

آغاز نهضت ملی

در فروردین ماه ۱۳۳۰ در دوران کوتاه حکومت علا اعتصابی درآغاچاری رخ داد که ما آنرا به عنوان یک واقعه مهم در آستانه ملی شدن صنعت نفت شرح می‌دهیم. ازمسانی که بندر معشور به عنوان یک بندر نفتی جدید مورد استفاده قرار گرفته بود شرکت نفت به کارگران آن ناحیه یک فوق العاده خارج از مرکز (بین ۲۰ و ۴۰ درصد دستمزد) می‌پرداخت. روز اول فروردین ۱۳۳۰ (دوازدهم بعد از تاریخ ملی شدن نفت) شرکت بعنوان اینکه تقاضای و سبیل زندگی که تا آن وقت بین آبادان و بندر معشور وجود داشت مرتفع شده است اعلان کرد که فوق العاده مزبور را قطع می‌کند. اینجا نظر نویسنده انگلیسی کتاب نفت ایران را نسبت به این عمل شرکت نقل می‌کنیم:

" این باور کردنی بود که شرکت یک چنین وقت را برای این اقدام انتخاب کند چون علاوه بر آنکه در آن موقع افکار عمومی بعد از مخالفت شرکت بود این عمل در روز اول سال صورت گرفت که بر طبق رسوم ایران (ولی نه شرکت نفت انگلیس) آن روز جشن گرفته می‌شود و کارفرمایان هدیه‌ای بعنوان عیدی به مستخدمینشان می‌دهند. " (۲)

اعتصاب‌های دیگر

کارگران بندر معشور در برابر این عمل شرکت اعتصاب کردند و اعتصاب بزودی به دون ناحیه دیگر یعنی آغاچاری و نفت سفید سرایت کرد. سه روز بعد کسسه ۶۰۰ کارگر در آن سه ناحیه از کار دست کشیده بودند کارگران مسجد سلیمان (با شکایت از وضع مسکن و وسایل حمل و نقل) و دانش آموزان آموزشگاه فنی آبادان (با اعتراض به روش امتحانات) نیز اعتصاب کردند. روز ۵ فروردین دولت درهمه مراکز نفتی حکومت نظامی اعلان کرد و چند دفعه درآرام بود ولی در تاریخ ۷ فروردین دولت انگلیس اعلام کرد که خلع کشتی جنگی برای " حفظ منافع انگلیس به خلیج فارس اعزام نموده است. دو کشتی در کنار کویت و یکی در آبهای بحرین لنگر انداختند. روز ۸ فروردین ۱۵/۰۰۰ نفر دیگر در مسجد سلیمان اعتصاب کردند و در آبادان قوای انتظامی به نظر هرکنندگان تیراندازی کرده و سه نفر را کشتند. دولت اعلان کرد که اعتصاب آغاچاری با پایان یافته ولی روز بعد ۱/۰۰۰ نفر از کارگران خط لوله و کارمندان دفتری در چند مرکز از کار دست کشیدند. هرچند تا ۱۸ فروردین در حدود یک سوم اعتصاب‌کنندگان با قبول وعده انجام تقاضای‌ها ایشان به کار برگشتند ولی هنوز بیش از ۱۵/۰۰۰ نفر در مراکز مختلف در حال اعتصاب بودند تا آن وقت (با استثنای اعتصاب دانشسرای آموزان) آبادان در نتیجه مداخله هیئتی که برای تحقیق از تهران فرستاده شده بود آرام بود و تصور می‌رفت که اعتصاب عملا منتفی شده است. اما در تاریخ ۲۱ فروردین شرکت اعلام نمود که به اعتصاب‌کنندگان که به کار برگشته بودند حقوق مدت سه هفته اعتصاب را خواهد پرداخت. آنگاه اتحادیه‌های طرفدار توده اعتصاب عمومی در خوزستان اعلان کردند و علاوه بر مطالبه حقوق ایام اعتصاب بعضی خواسته‌های سیاسی حزب توده را نیز عنوان نمودند. در این موقع ۶۵/۰۰۰ نفر که ۴۵/۰۰۰ نفر آن‌ها از کارکنان شرکت نفت و بقیه افراد دیگر از قبیل کسبه و صنعتگران و دانش آموزان و رانندگان و رفتگران بودند از کار دست کشیدند. این بار حتی کارگران مقاطعه‌کاران عرب نیز به اعتصاب‌کنندگان پیوستند. روز ۲۳ فروردین تظاهراتی در بندر معشور وقوع یافت و فرماندار نظامی دستور تیراندازی بسمت جمعیت داد و دونفر زن کشته و در حدود بیست نفر زخمی شدند. همچنین در آبادان احساسات فدا انگلیسی یکباره شعله ور شد و در ضمن تظاهراتی که به وقوع پیوست و ما موران نظامی افرادی را بعنوان رهبران اعتصاب بازداشت کردند زود خورد بین قوای نظامی و مردم در گرفت و ویران تیراندازی نظامیان شش نفر کشته و سی نفر زخمی شدند و در ضمن بلوای مردم سه نفر انگلیسی را به قتل رساندند. روز بعد (۲۳ فروردین) دولت با اعزام قوای اضافی و تغییر فرماندار نظامی آبادان موفق به برقراری آرامش در مراکز عملیات نفتی

اعتصاب صبح روز ۲۳ تیر شروع شد و دولت بلا فاصله حکومت نظامی درهمه استان اعلان کرد و بعنوان اینکه اعتصاب مخالفت مقررات حکومت نظامی است با استثناء‌های حزب و مقررات اتحادیه کارگران را اشغال کرد و رهبران اعتصاب را بازداشت نمود. ضمنا " چنین شایع شد که گروهی از عناصر یار عرب مسلحانه آغاچاری را محاصره کرده و به قصد ضدیت با اعتصاب آماده حمل به کارگران آبادان می‌شوند. کنسول انگلیس گزارشی داد که به اعراب سفارش کرده بود از جمله به آبادان خودداری کنند ولی چنین شایع بود که استاندار با توجه به کفایت نبودن نیروهای نظامی به شیوخ عرب دستور داده است نفراتشان را مسلح کنند و به آبادان بفرستند تا مقرر حزب توده و اتحادیه کارگران را به آتش بکشند.

اعتصاب ابتدا با آرامی بیشتر رفت و قسمت عمده روز ۲۳ تیر بدون وقوع هیچ حادثه گذشت اما طرف عصر که عده زیادی از تظاهرات‌کنندگان به جلوی نگاه اتحادیه عتبار رسیدند مراسم افتتاح باشگاه در شرف انجام بود. آنجا بین تظاهرات‌کنندگان و افراد مسلح اتحادیه زدو خورد رخ داد و قوای انتظامی تیراندازی کردند. یک مقاطعه‌کار عرب و یکی از شیوخ کشته‌خانه شیخ غارت شد. آنگاه اغتشاش شدت گرفت و تا نیمه شب ادامه یافت و در آن ماجرا ۴۷ نفر کشته و ۱۷۳ نفر زخمی و تعداد زیادی افراد بازداشت شدند.

روز ۲۴ تیر نخست وزیر قوام برای خواباندن فائله متولد حزب توده و دونفر از سران حزب و اتحادیه (دکتر ادمش وجودت) راهمراه با نمایندگان خود یعنی مظفر نیروز و آرامش به آبادان فرستاد. نیروز بمجرد ورود به آبادان دستور ترک تیراندازی و متوقف کردن اعتصاب را داد و آنگاه طی شش ساعت مذاکره به مسئولان شرکت تا یکید کرد که باید مطابق مقررات قانون کار عمل کنند. یعنی دستمزد روز جمعه را به کارگران بپردازند و وسایل رفاه آنها را از حیث مسکن و بهداشت تا مین کنند و دستمزد کارگران را به روزی ۲۵ ریال افزایش دهند. نمایندگان کارگران با این شرایط حاضر شدند که روز ۲۵ تیر به اعتصاب خاتمه دهند.

باری در نتیجه این اعتصاب شرکت نفت متوجه شد به اینکه ناراضی کارگران منبع خطر بزرگی برای خود شرکت است و درصدد اجرای برنامه‌هایی برای بهبود وضع کارگران و جلب رضایت آن‌ها برآمد. در این زمینه وزیر امور خارجه انگلیس روز ۱۷ ژوئیه (۲۶ تیر) بطور محرمانه در جلسه هیئت وزیران گفت: علت بروز این آشوب سرسختی شرکت در تقبول برداخت دستمزد روز جمعه بوده است (۱). ولی از طرف دیگر وابسته نظامی انگلیس در تهران گزارشی به تاریخ ۳۱ ژوئیه (۹ مرداد) اینگونه اظهار نظر کرد که محرک این ماجرا " رجاله توده " بوده‌اند. در هر صورت بطوری که کنسول انگلیس در آواز طی گزارشی به تاریخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۶ (۱۵ شهریور ۱۳۲۵) اظهار نمود مزایای که کارگران در نتیجه اعتصاب بدست آوردند باعث تقویت نفوذ حزب توده گردید و کارگران همچنان اصرار داشتند که نمایندگان آن‌ها در مذاکرات با شرکت باید برعهده حزب توده باشد.

در نیمه دوم سال ۱۳۲۵ که رابطه حکومت قوام با حزب توده قطع و حزب دموکرات ایران وارد صحنه سیاست شده بود نفوذ حزب توده و شورای متحده در کارگران روبه‌تفاهم گذاشت. در خوزستان مقامات دولتی ۱۲ نفر از سازمان دهندگان را تبعید کردند و شرکت نفت بیش از ۸۰۰ نفر بیثوایان اعتصاب را به علت غیبت بدون اجازه از کار اخراج کرد. نظیر اینگونه فشار بر عوامل حزب توده و شورای متحده در اصفهان و ایالات شمال نیز وارد آمد. در نتیجه این اختلاف بین دولت و حزب توده صورت جدی بخود گرفت. بطوری که در تاریخ ۲۱ آبان شورای متحده اعتصاب یک روزه بعنوان اعتراض به بازداشت افراد وابسته به شورا تشکیل داد ولی وضع شورا همچنان روبه‌سود انحطاط می‌رفت. در آذرماه مقامات نظامی افراد برجسته شورا را به عنوان شرکت در فرقه دموکرات آذربایجان بازداشت کردند و یک ماه بعد قوام، اموال شورای متحده را به این عنوان که هدف‌های شورا سیاسی است نه اقتصادی ضبط کرد و بالاخره در بهمن ماه ۱۳۲۷ بعد از واقعه سوء قصد به شاه دولت شورای متحده راهمراه با حزب توده غیر قانونی اعلان کرد.

با وجود تغییر روش دولت نسبت به حزب توده و شورای متحده و انحطاط سازمانی آن‌ها بین سال ۱۳۲۵ و ۱۳۲۸ هیچگونه تغییری در تصمیم آن‌ها به ادامه فعالیت و انتظار کارگران به بازگشت آن‌ها حاصل نشد کنسول انگلیس در اصفهان طی گزارشی به تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۹۴۶ (۹ دی ۱۳۲۵) چنین گفت:

" مادام که وضع ایستاده هست یعنی دفاع از حقوق کارگران با یک اتحادیه، بونالی دولتی است و کار فرمایان توجه به شرایط زندگی کارگران ندارند نفوذ حزب توده برقرار خواهد بود. در همان تاریخ مشاور امور کارگری سفارت انگلیس وضع کارگران شرکت نفت را اینگونه گزارش داد که کارگران امیدوارند رهبران توده برگردند تا کارشان را تکمیل کنند و وعده‌هایی را که داده‌اند به انجام رسانند. همچنین طی گزارشی تحت عنوان " سیاست و روش جهانی کمونیسم " که در اوایل سال ۱۳۲۸ در آمریکا برای کمیسیون خارجه پارلمان تهیه گردید گفته شد:

" طبق برآورد شرکت نفت انگلیس در حدود ۹۵ درصد کارکنان آبادان عضو حزب توده هستند. حال اگر حقوق کارکنان اضافه نشود و وضع آن‌ها از حیث مسکن و وسایل حمل و نقل اصلاح نگردد باید امکان برگشت توده را به حساب آورد. " (۲)

پیش بینی تجدید فعالیت توده بزودی تحقق یافت.

طرد زنان از جامعه

فروغ رحمانی



وزارت آموزش و پرورش
ستاد اجرایی طرح کاد

در شماره قبیل با اشاره به قانون اعزام دانشجو مصوب فروردین ماه سال ۱۳۶۴ مجلس شورای اسلامی به شرح موانع قانونی که حکومت دستار پندار در راه اعزام دانشجویان زن به خارج از کشور ایجاد کرده اند پرداختیم.

بدنبال این مسئله، این بار به مطالبی اساسی تر می پردازیم، یعنی به بررسی طرحی که تحت عنوان "طرح کاد" از طرف وزارت آموزش و پرورش رژیم ملایمان حاکم تدارک دیده شده است تا با به اجرا درآوردن آن نسبت ارتجاعی خود را که همانا خانه نشین کردن زنان و راندن آنان از اجتماع است، به مرحله اجرا درآوردند.

ظواهر اجرای این طرح از سال ۱۳۶۱ آغاز و بدین منظور نیز مرکزی بنام "ستاد اجرای طرح کاد" در وزارت آموزش و پرورش ایجاد گردید. هدف از اجرای این طرح تربیت افراد متخصص و ماهر است. به عبارت دیگر با اجرای این برنامه در سطح دبیرستان جوانان با آشنایی به فنون و داشتن تجربه در حرفه ای وارد اجتماع میشوند. البته این ظاهر قضیه است، ولی در عمل آنچه اتفاق افتاده است، بیرون بردن زنان از محیط آموزشی و پرورشی و به خانه نشینی مطلق دختران منتهی می شود. به این ترتیب که در طرح "کاد" دختران فقط می توانند در هفت رشته اصلی آموزشی به تحصیل بپردازند: خیاطی، گلدوزی، بافتنی و آلبوم سازی، بهداشت و کمک های آموزشی، و گلدوزی در سه رشته اول و دوم نظری اجباری است و سال رشته ها تخصصی میشود. برای اینکه بتوانیم به بی آمدهای دردناکی که از اجرای این برنامه ها نصیب زنان ایران خواهد شد پی ببریم لازم است به قسمتی از مطالبی که مسئول اجرای این طرح، یعنی برادر سادات مشاور وزیر و معاون وزارت آموزش و پرورش در امور کاد، در مصاحبه فروردین ماه سال ۱۳۶۴ خود اظهار داشته است توجه نماییم.

دفاع از اهمیت رشته خیاطی ادا می دهد:

"... تا زمانی که نیازمند به خرید لباس هستیم، لازم است یک سری از نیروهای فعال ما در این زمینه شاغل شوند. و این در حالی است که جامعه ما به نیروی انسانی متعدد و کارآورد نیازمند است. اگر خواهان دانش آموز، در زمینه خیاطی آموزش ببینند، قطعاً می توانند کارهای تخصصی بالاتر را به جامعه عرضه کنند..."

به این ترتیب تنها زنان در محدوده حرفه خیاطی می توانند تخصصی در سطح بالا داشته باشند و به جامعه اسلامی خدمت نمایند.

برادر سادات همچنین ادا می دهد: "هدف اول در طرح کاد برادران آشنائی آن ها با مسائل اجتماعی است اما این هدف در مورد خواهان نمی تواند مفید باشد. چون در اهداف طرح کاد خواهان، به نیازهای عمومی توجه شده است..."

می دارد زیرا برادران ما می گویند: "... ما نمی توانیم مکانیسم را صرف آموزش رشته های شغلی خواهان در اجتماع بکنیم..."

نتیجه آنکه زنان از داشتن شغل و حرفه محروم خواهند شد. البته به غیر از حرفه خانه داری که آن هم تنها در حرم سراها و اندرون ها به انجام آن مجاز خواهد بود.

برادر سادات همچنان ادا می دهد: "... طرح کاد قدم اول را بر می می دارد و این طرح در مورد نقش تربیتی خواهان به عنوان مسادران آینده و مسائل تربیتی و بهداشتی کار می کند..."

به این ترتیب برادر سادات مکتبی حزب الهی لب مطلب را ادا میکند: دختران در آینده نزدیک در چهار رده یاری خانه محبوس و به آشپزی و بچه داری و رفتن روبرو مشغول خواهند شد. یعنی همان سرنوشته شومی که هزاران زن ایرانی از اولین روزهای به قدرت نشستن آخوند از آن می هراسند. جالب اینجاست که متولیان نا لایق حکومت ولایت فقیه حتی قادر به اجرای این طرح هم نمی باشند. زیرا آموزش خیاطی و گلدوزی هم احتیاج به مربی کارآورد و مسائل و امکانات دارد. مگر اینکه در جامعه اسلامی قرار باشد از چرخ خیاطی و الکترو نیز استفاده نشود و منظور از آموزش خیاطی همان کوک زدن و بخیسه و پس دوزی باشد که هر دختری در سن ۱۳ و ۱۴ سالگی به نحوی قادر است این عمل را انجام دهد و احتیاج به طرح "کاد" ندارد.

اما در مورد رشته بهداشت و کمک های اولیه، در این زمینه کتابی تحت عنوان بهداشت تعلیم داده میشود که نحوه تنظیم و محتوای آن در همان سطح دلخواه برادر سادات است. یعنی هیچگونه نگرانی برای جامعه اسلامی بوجود نخواهد آورد.

و در آخر به مهمترین قسمت طرح یعنی به رشته معماری می پردازیم. این رشته در عمل بکلی منتهی است زیرا:

۱- برنامه "مزیور" برای هم دبیرستان های دخترانه پیش بینی نشده است.

۲- دانش آموزان این رشته از طرف اولیاء مدارس انتخاب می شوند. وزارت آموزش و پرورش حکومت آخوندی معتقد است که آموزش معماری چه در مدارس و چه در دانشگاه ها، پس باید دقت کرد تا کسانی که استعداد و استعداد دارند انتخاب شوند. به عبارت دیگر عوامل وابسته به سیستم حکومت آخوندی و رژیم ارتجاعی و قشری، حرفه مقدس معماری را نیز بطور کامل در اختیار خواهند داشت.

ملت ایران بخوبی آگاه است که رژیم خمینی هیچگاه به سیستم تعلیماتی که به شیوه جدید معتقد نبوده، افکار او در زمینه آموزش جوانان از چهار دیواری مکتب خانه فراتر نمیرود. پس آنچه را که تحت عناوین مختلف و بیصورتی بر ما می آموزند، طرح می کنند محدود و محبوس در نظرگاه آخوندی است که نیازی به برنامه و طرح ندارد. به

همین دلیل اجرای این برنامه با انتقادات و مخالفت شدید دختران و خانواده های آنها زورور شده است. زیرا ملت ایران هرگز اجازه نخواهد داد که فرزندان این سرزمین قربانی عقاید افکار رپوسیده و ارتجاعی و اسکریانی شوند که به هیچ روی نمی خواهند قدمی از قرن هفتم میلادی فراتر بگذارند.

که گرم سر برود

مهر تو از جان نرو

خبر تروریسم را در آزادی وطن سرهنگ عزیز مراد می همچون غلغله آتش بر دل همه ما نشست. بهر حال این نماند که نجات رهروان راه معنی است که جز با ریبختن خون آنان مانع میسر برستی آنان نتوان شد. اهریمن مفتان مسزردور خمینی خواستند با این عمل خود سدره طرفداران دکتر ختیا رو بخت مفاومت ملی ایران شوند ولی شعار ما همیشه این بوده است:

آن جان میروم در دل و جان جای کربت که گرم سر برود مهر تو از جان نرو

سروران محترم، چندی پیش در روزنامه قیام ایران درج شده بود که رژیم خمینی تعدادی از مذهبین قشری ترکیب را در ایران برای اعمال بلید خود آموزش می دهد و من فکر می کند که تروریست ها به احتمال زیاد همان ترک های متعصب ترکیب که آموزش دیدند، بوده اند. چون خمینی بلید همیشه تعدادی قشری از کشورهای مختلف برای برنامه های خود آموزش می دهد و به نظر من باید به ترمینار اطرافیان، زیرکی به خرج داد و خارجی ها را برای تروریست های دیگر می فرستد. مثلاً "توطئه" نقد بدجان دکتر بخیار در فرانسه و یا مسزوارد دیگر، چون یک تروریست در کشور خود بهتر می تواند عمل کند تا در کشورهای دیگر. فقط سفارت ایران نقش رابط و ارسال کننده اساسی را می تواند داشته باشد.

من به عنوان یک ایرانی تفاسی کنم که برای حفظ جان سران نهضت اقدامات ایمنی بیشتری به عمل آید چون این افراد امید همه وطن پرستان هستند و خواهند بود. شخصاً معتقد به این اصل مهم بوده ام که همیشه باید به فکر بزرگتری بود نه درمان. جیسون تروریست شستوی مغزی شده و متعصب هیچگاه از قبل خبر نمی کند و همیشه در هر لباسی هست. (...)

مشرقی - محمدرضا ثی

فرهنگ نامه

شماره اول فصلنامه "فرهنگ نامه" نشان از کوشش گروهی از ایرانیان در با زتابان جلوه های فرهنگ ایران زمین در میان مدها هزارا ایرانی آواره در دنیا دارد. "فرهنگ نامه" که به همت و مدیریت سرکاران نام مولود خانسری به طبع و نشر آغاز کرده است، "فرهنگ نامه" متعلق به همه فرهنگیان، فرهنگ دوستان و پیاس داران فرهنگ ایران می دانند.

هدف فصلنامه "درج و نشر مقالاتی است که عامل شناختن فرهنگ و افزودن بر غنای ادب و هنر ایران است و طبیعتاً است که نشریه ای با چنین هدف نمیتواند خود را به نشر مقالات ادبی محدود کند، بل "بر تمام شئون فرهنگ ایران نظر دارد."

شماره اول "فرهنگ نامه" در سه بخش مقالات، ترجمه و نقد و تحلیل کتاب تنظیم شده است. در بخش مقالات، "فرهنگ و هویت ما" نوشته: طلعت رکنی و "حق گزار بی پیشگاه" شیخ اجل سعدی "نوشته" استاد محمد جعفر محبوب، بیان نگراره و شیوه "فرهنگ نامه" در ارائه منظرهای تاریخ، فرهنگ و ادب ایران است. موفقیت مدیر و نویسندگان فرهنگ نامه را از صمیم قلب آرزوی کنیم.

سهند

فصلنامه "سهند" با طبع و نشر شماره چهارم یک سال کوشش فرهنگی خود را پشت سر گذاشته است.

پس از یکسال تلاش در خارج از کشور برای انتشار فصلنامه ای مستقل و غیر وابسته به هیچ گروه و سازمان سیاسی اینک می تواند به جمع بندی ای بپردازد: "هدف ما، در کلی ترین سطح، بدست آوردن و زان پس از آن، چهار چوب فکری مکتب ملی و نیز بسامان کردن وجوه نظری آن در "متن زندگانی اجتماع مستقل ملی" است."

این ضرورت را نویسندگان سهند از آنجا میدانند که "هنوز دستگاه فکری ما، از حد عاطفی و احساس و غرایز منی فراتر نرفته است."

با توجه به این توجیه، مقاله "در ضعف و قوت جنبش ملی ایران"، گواه بر کوشش های فکری نویسندگان سهند است که تاکنون در چهار شماره فصلنامه کوشیده اند، از برداشته های عاطفی و احساسی و غرایز منی، یک دستگاه فکری ملی فراهم آورند.

با آرزوی موفقیت برای شورای نویسندگان سهند، امید آن داریم که این فصلنامه در راه دستیابی به اهدافش پیروز و سربلند بیرون آید.



سهند

- در عدد و نشر فصلنامه ایران
- موسسه ایران و گروه برپا
- مکتب ملی
- انگاره ای از باره و ادمان نام
- اشیاء
- تاکهای یاد
- مارکسیسم مارکس
- پرده
- روانشناسی نو
- انگه فارسی مادم بره
- ساده و سگوارا
- طبیعت شناسی
- آواره
- میهن نامه
- نگاهی بر سیمای ایران
- ایرانی

فرهنگ نامه
شماره اول

هشت سالگی يك انقلاب:

ح. مکنان

شکست بزرگ

در بهمن ماه ۱۳۵۷ آخوندها پیروز شدند
ولسی انقلاب پیروز نشد،
انقلاب شکست خورد.

حکومت اسلامی در آستانه هشت سالگی است. رژیم حاکم یکبار دیگر پیروزی انقلاب را جشن می گیرد ولی حرف اینست که آیا انقلاب واقعا پیروز شده و میتوان در بیست و دوم بهمن ماه پیروزی انقلاب را جشن گرفت؟

آخوندهایی که بر مسند حکومت نشسته اند اگر پیروزی خودشان را جشن بگیرند حق ندارند. در بیست و دوم بهمن ۱۳۵۷ آخوندها به پیروزی رسیدند و در بیست و دوم سال از پیروزی خود بحداکمل بهره برداری کرده اند. لکن انقلاب در ۲۲ بهمن پیروز نشد، شکست خورد.

بعدها ز هفت سال، حالا دیگر وقت آن رسیده است که تاریخ را آنطور که واقع شده است مرور کنیم نه آنطوری که ما دلمان میخواست واقع شود یا واقع نشود.

آنچه در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ در ایران روی داد یک جریان انقلابی بود. انقلاب شاخ و دم ندارد. انقلاب همین است. عدهایی از کسانی که وجودشان در دایره قدرت سیاسی و اقتصادی دوران گذشته مسبب اصلی انقلاب بود هنوز هم مرحوم محمدرضا شاه را نمی بخشند چرا که در پیای می خطاب به مردم گفت من صدای انقلاب شما را شنیدم.

بله، صدای انقلاب را شنیدم ناشنیده گرفت مگر اینکه نشان بگلی کور و کور میباید. وقتی مردم توانستند حرفشان را بزنند و چیزهایی را که میخواهند بگویند یا نمی خواهند مثل سابق در دلشان نگه ندارند دیگر نمیشد صدای آنها را نشنیده گرفت.

مسئله را اینطور باید عنوان کرد که مردم چه میخواهند و چه بدست آوردند؟ آیا مردم ایران، از رجال معمر و مجرب گرفته تا دانشجویان و دانش آموزان که بعد از اعلام فضای باز سیاسی هر کدام بنحوی از تغییرات

اساسی در شیوه اداره کشورجا نینداری میکردند، همین را میخواهند که روزه خوانها بر مسند حکومت بنشینند و سرنوشت کشور بر مبنای مسائل مندرج در رسالات فقهی تعیین شود؟ اگر این را بپذیریم ناگزیر باید قبول کنیم که انقلاب پیروز شده است.

ولی حقیقت انقلاب این نبود، بخاطر بیارویم که بحث های سیاسی، پس از اعلام فضای باز سیاسی درحقیقت روشنفکری آغاز شده و دامنه اصلی این میباحث را انتقاد نسبت به روش اداره کشور تشکیل میداد. بحث از فساد بود، بحث از ناسور و اختناق بود. بحث از تمرکز قدرت بود و مفاصلی که خواهناخواه بدنال می آورد. بحث از تبعیض بود. بحث از ثروت اندوزی و

تجمع پرستی بود. بحث از ریخت و پاش های بی مورد بود و همه این ها دردهایی بود که درمان عقلانیتی داشت. با روی کار آمدن یک دولت نیرومند صالح متکی به حمایت مردم و کنگار زدن اشخاص فاسد و شکستن سدهایی که راه ورود عناصر شریف و پاکدامن و صاحب فکر و صاحب اراده و بینش و بی طمع را در دایره حکومت یا به عبارت دقیق تر حاکمیت بسته بود، همه این دردها در مدت کوتاهی درمان می شد.

مملکت، مملکت خوبی بود. مملکت آرزو داشت. پول داشت. موقع ممتاز جغرافیایی داشت. اعتبار جهانی داشت. در دسره های خارجی نداشت. کافی بود جلوی دزدی و دغلی و زورگوئی گرفته شود و مردم را بحساب بیاوردند تا ایران چنان ایرانی شود که همه آرزو داشتند.

صدای انقلاب که محمدرضا شاه می گفت آن را شنیده است همین بود.

ملامت و بولاتر از آن، لعنت بر کسانی رواست که در چنان موقع حساب تاریخی

یا عمدا " یا سهوا " راه دیگری پیش گرفتند و انقلاب را از مسیر سالم آن دور و دور مسیرنا سالمی هدایت کردند. صدای انقلاب اگر بر نمیخاست، هرگز عوامل فساد حاضر نبودند از قدرتی که با چنگ و دندان بدان چسبیده بودند دست بکشند و میدان را برای دیگران خالی کنند. وقتی چنین صدائی برخاست و شرخود را برجای گذاشت دو راه حل برای ایران وجود داشت. یکی اینکه رهبران ملی اتفاق کنند و دولتی روی کار بیاورند که اصلاحات مورد نظر مردم را بر اساس نظم قانونی انجام دهد بی آنکه کشور در گرداب هرج و مرج و شنج بیفتد و سر رشته کار از دست همه خارج شود. یکی دیگر، نفی هرگونه مصالحه سیاسی و پافشاری بر ادامه تشنج تا مرحله سقوط رژیم بود.

توده های ما، ما نژاد هستیم، تروتسکیست ها و گروه های دیگری که لعاب اسلامی بر ما رکنیم زده بودند طبیعتا " نمی توانستند طرفدار مصالحه سیاسی باشند. انقلاب از نظر آن ها فقط زمانی معنی و مفهوم پیدا می کرد که به حذف کامل رژیم بینجامد.

آخوندهای قشری نیز که در عرش قبضه کردن قدرت می سوختند. بگلی با مصالحه سیاسی مخالف بودند. اگر مصالحه سیاسی صورت می گرفت و تغییری در تحولات بطور معقول انجام میشد، جای آخوندها چنان در مسجد بود. کسدام منطقی اجازه میداد که مردان سیاسی از صحنه حذف شوند و روزه خوان ها بنام رئیس جمهور و رئیس مجلس در اینطرف و آنطرف دنیا شلنگ تخته بیندا زند؟

پس، آخوندها هم مثل کمونیست ها - منتهی بدلیل خاص خودشان - مصالحه سیاسی را نمی کردند. درین میان گروهی از رهبران سیاسی یا سیاست بازانی که بهر تقدیر میتوانستند

روز بعد در گذشت. با پیشامد این وضع دربار رخسودا دربار بر گروه معترض ناچار به تسلیم دید و در تاریخ ۲۰ آبان دستور تجدید انتخابات تهران صادر شد.

پس از صدور این دستور شاه عازم آمریکا گردید. از یک سال پیش شاه ضمن مذاکره با سفیر آمریکا چندبار چشمداشت خود را به دریافت کمک های مالی و نظامی از آمریکا برای دفع خطر شوروی اظهار کرده بود. اما نه گزارش های سفیر و واشنگتن نه عکس العمل واشنگتن هیچ یک حکایت از آمادگی دولت آمریکا به بر آوردن انتخابات شاه نمی کرد. وزارت امور خارجه آمریکا در نامه ای به تاریخ اول اکتبر ۱۹۴۸ به سفیر

نوشته بود، شاه باید بداند که همه کشورهای آزاد دنیا در معرض فشار یا حمله نظامی یا سیاسی یا اقتصادی شوروی هستند و چون آمریکا مقتدرترین کشور دنیا است همه انتظار رکمک از آن دارند و بدیهی است که آمریکا نمی تواند به خواسته های همه آن ها جواب دهد. بلکه فقط در حدودی می تواند.

تقاضا کنندگان کمک کنند و این حدود در مورد ایران رعایت شده است. (۷) همچنین در یادداشتی که وزارت امور خارجه آمریکا تهیه کرده بود که هنگام ملاقات با شاه در تاریخ ۱۸ نوامبر ۱۹۴۹ (۲۷ آبان ۱۳۲۸) چنانکتابی باید به او تذکر داده شود این عبارت گنجانده شده بود:

" ما همانطور که به همه کشورهای تاء کید کرده ایم باید به ایران هم تاء کید کنیم که لازم است پیوسته از درخواست مساعدت از آمریکا هر چه بتواند از امکانات خود استفاده کند. مخصوصا " در مسئله کمک اقتصادی... حتی اگر ما توانائی نامحدودیم داشتیم نمی توانستیم آنقدر مواد و مصالح در ایران بریزیم که ارتش ایران در یکی دو سال تاسازی شود (۸)

با این مقدمه پیدا بود که شاه نتیجه ای را که از سفر به آمریکا انتظار داشته نمی توانست بدست آورد و به دست تیاورد. روزنامه نیویورک تا بجز در شماره ۱۴ فوریه ۱۹۵۰ (۲۵ بهمن ۱۳۲۸) نوشت: مقامات آمریکا بی به شاه فهمانده اند که فقط در صورتی می تواند انتظار کمک مالی قابل توجه از آمریکا داشته باشد که اطلاعات لازم در ایران انجام شود. شاه با این جواب به ایران بازگشت و دستورت تهیه برنامه های اصلاحی صادر نمود و همچنین وقتی انتخابات جدید تهران در بهمن ماه شروع شد اجازه داد که انتخابات با آزادی نسبی انجام شود. شاه احتمالا این تغییر روش انتخاباتی را شکستی برای خود تلقی

تا تشریح برافکار مردم بگذارد و زلحاظ اصولی هیچ دلیلی برای هماهنگ شدن با دودسته اخیر ندارد صرفا " بر اثر کج فهمی، کج سلیقه، عدم درک مسئولیت و فقدان قدرت تشخیص و ارزیابی صحیح، آئینده مملکت و حتی آئینده خودشان را نادیده گرفتند و از تمام عوامل و وسایلی استفاده کردند تا به افکار عمومی دنیا قبولانند که کلید حل بحران ایران در دست خمینی است. وقتی برای این القاشات، توده مردم اصلاح طلب را بسوی خمینی کشانند. این انقلاب جنبه دیگری پیدا کرد و دیگر انقلاب آن انقلابی نبود که طبقه منورا ل فکرمزمن آن را سرداده و شاه صدای آن را شنیده بود. از آن پس انقلاب مردم به انقلاب خمینی تبدیل شد. انقلابی که فقط خمینی و آخوندهای اطراف او می توانستند هدف ها و مسیر آن را تعیین کنند. انقلابی که دستا وردهای صدسال تجدید تحول را یکسره بر باد می داد، انقلابی که سیاست را از دست سیاستمداران، قضاوت را از دست حقوقدانان، دانشگاه را از دست دانشگاهیان خارج می کرد و آخوندها را بر همه کس و همه جا مسلط میساخت. انقلابی که زن ها را به زیر چادر و چوچور باز می گرداند. انقلابی که این سران را بقهقرا میرسد. انقلابی که جهل و خرافه را ترویج میداد. انقلابی که ویرانی و مرگ به ارمغان می آورد.

البته اینها آن چیزهایی نبود که ایرانیان آزاده و ترقیخواه آرزو داشتند. ولی آرزوی که در انقلاب ایران ایتکار عمل بدست آخوندها افتاد هر کس از شم سیاسی بهره می برد بود می توانست چنین سرنوشتی را بسترای انقلاب پیش بینی کند.

با این جهت است که می گوئیم در بهمن ۱۳۵۷ آخوندها پیروز شدند ولی انقلاب پیروز نشد. انقلاب شکست خورد.

نمی نمود چون تصویری کرد که تعداد دوکلی تهران در برابر مجموع نمایندگان مجلس اقلیت کوچکی را تشکیل می دهد که می توان نقش آن را با ادامه نفوذ دولت در انتخابات استان های دیگر خنثی کرد. اما این حساب واقع بینانه ای نبود چون در طی دهه ۲۰ طبقات متوسط بخصوص روشنفکر که آماده مبارزه در دفاع از دموکراسی و آزادی بودند افزایش فوق العاده ای یافته بودند و بنا بر این وکلای تهران در تعقیب نقشی که بعهد گرفته بودند معنا " در اقلیت نبودند. تحصن گروه معترض در کاخ و جنبی که آن ها وهوادا نشان برای آزادی انتخابات ایجاد کرده بودند منجر به تشکیل جبهه ملی شد. متحصنین وهما را نشان با قبول وعده رسیدگی به موضوع متفرق شدند اما سران گروه در خانه دکتر مصدق گرد آمدند و پس از مشاوره به این نتیجه رسیدند که جنبی که ایجاد شده بود و هدفی وسیع تر از آزادی انتخابات داشت برای نیل به مقصود می باید در یک جبهه ائتلافی مرکب از عناصری که وجه مشترک اصولی داشتند متشکل شود. بنا بر این با پیشقدمی یک هیئت بیست نفری (ظاهرا " همانها که با وزیر دربار مذاکره کرده بودند) جبهه ای به نام جبهه ملی تشکیل شد. وجه مشترک هر بیست نفر تصمیم به مبارزه در راه آزادی و دموکراسی بود. نه نفر از آنها سابقه همکاری با حزب دموکرات قوام و بعضی سابقه با حزب توده داشتند. نظر هیچیک از آن ها با قانون اساسی و اصل سلطنت مباح نیست. نداشت هر چند سه نفر از آن ها (دکتر مصدق، مشا را عظم و عبدالقادر آزاد) با شخص رضا شاه به علت ناراضگی از حکومت دیکتاتوری مخالفت کرده بودند.

- ۱ - FO 371/1946-52719
- ۲ - The Strategy and Tactics of World Communism (Washington 1949) P.9
- ۳ - Elwell Sutton : P.209
- ۴ - FO 371/91467
- ۵ - ابراهامیان صفحه ۳۶۹
- ۶ - صفحه ۲۶۰
- ۷ - مجموعه اسناد آمریکا صفحه ۱۹۷
- ۸ - همان ماخذ صفحه ۲۰۳

مصدق
و نهضت ملی ایران
در کاشک چپ و راست

بقیه از صفحه ۹

امریکا برای تقاضای کمک های مالی و نظامی نبود. با لاف و وقتی مقارن همان زمان انتخابات مجلس شانزدهم شروع شد، معلوم گردید که دولت کاملا حاکم بر انتخابات است و فقط کسانی را از صندوق بیرون خواهد آورد که بی چون و چرا مطیع و مجری اراده طبقه حاکم باشند. ناظران آمریکائی بخصوص این کیفیت را دلیل بر ادامه عوامل فساد می دانستند. نویسنده کتابنا سونا لیم در ایران می گوید:

مسئله فساد در انتخابات فوراً اهمیت پیدا کرد چون این اتهام را که ایران در دست یک طبقه حاکمه فاسد است تقویت نمود (۶). در نتیجه همین انتقاد نسبت به وضع حکومت ایران بود که دولت آمریکا به تقاضای شاه هنگام اقامت در آمریکا ترتیب اشرف داد بلکه در برابر آن اکتفا به تاء کید این سفار شکر کرد که ایران باید اول به اصلاحاتی در وضع خود بپردازد. اما کمی پیش از عزیمت شاه اعتراض به جریان انتخابات بالا گرفت. روز ۲۲ مهر ۱۳۲۸ گروهی معترض مرکب از افراد طبقات روشنفکر و دانشجو و بازاری به رهبری دکتر مصدق با تقاضای ابطال انتخابات به دربار رفتند وعده ای از آن هادر کاخ متحصن شدند و یک هیئت بیست نفری به نمایندگی خود بدریاست دکتر مصدق تعیین کردند که با وزیر دربار (هژیر) که ما مورانجام انتخابات بود مذاکره کنند. پنج روز بعد شاه وعده داد که چنانچه پس از تحقیقات معلوم شود که عیبی در جریان انتخابات وجود داشته است انتخابات تجدید خواهد شد. آنکه متحصنین متفرق شدند. قصد دربار احتمالا این بود که جریان انتخابات به نحوی تیرش شود. اما روز ۱۳ آبان هژیر مورد سوء قصد قرار گرفت و

خبرها

فرانسه مورد حمله قرار گرفته است

۱۳۶۲ است که ۷ کشته و ۵۵ زخمی بجای گذاشت. در این حال یک سازمان تروریستی دیگر در لبنان خواستار آزادی اسب شد. به گزارش خبرگزاری فرانسه از بیروت، دیروز شخص ناشناسی ضمن تماس تلفنی با دفتریک خبرگزاری غربی در بیروت، خود را وابسته به سازمان زیرزمینی "سوم مارس" معرفی کرد و خواستار آزادی "انیس بقاس"، "عبدالخادر سعادی" و "واروزان کارنی جیان" شد. تلفن کننده ناشناس گفت: "ما اطمینان داریم تا زمانی که زندانیان لبنان را آزاد نمانند، آزادسازی فرانسوی در بیروت آزاد نخواهد شد."

سازمان سوم مارس در ۱۷ آوریل گذشته مسئولیت انفجار بمب در فرنگا در نزدیکی پاریس، برناب را بر عهده گرفته بود. سخنگوی ناشناس، فرانسوا میتران رئیس جمهوری فرانسه و حزب سوسیالیست آن کشور را مورد تهدید قرار داد و گفت: "جان خود را بگذارید تا ما فرانسویان را آزاد کنیم. فرانسویان را با خون خواهد برداخت."

در این حال فرانسوا میتران دیروز تصمیم فاطم فرانسه را به مقابله با تروریستها اعلام کرد. رئیس جمهوری فرانسه که در یک سخنرانی سیاسی در پاریس گفت: "در مورد تروریسم و انفجارهای اخیر پاریس گفت: فرانسه مورد حمله قرار گرفته است و باید تمام امکانات از خود دفاع کند. فرانسه مورد حمله قرار گرفته است و من تصمیم دارم از آن دفاع کنم. شاید جانی در خارج، میخواهند دولت فرانسه را در تصمیمات و موضع گیری های سیاسی و دوستی های با او آری تجدید نظر و عقب نشینی کنند، ولی دولت جمهوری فرانسه حاضر نیست معامله نیست و افکار عمومی فرانسه نیز از آن بیرونی می کنند."

خبرگزاری فرانسه ۷ فوریه

"کمیته همبستگی با زندانیان سیاسی عرب و خاورمیانه ای" مسئولیت بمب گذاری های دیگری را در پاریس بر عهده گرفت. کمیته مذکور که رهبر آن سید محمد کذاری در پاریس است، واقع در خیابان تانیه لیزه را بر عهده گرفته بود. دیروز - جمعه - با ارسال دو نامه جداگانه به خبرگزاری فرانسه، علاوه بر بمب گذاری های مذکور، مسئولیت انفجارهای کتابخانه "سوروی" زیرزمین و "فروشگاه فیناساک" را نیز بر عهده گرفت.

"کمیته همبستگی با زندانیان عرب خاورمیانه ای" در این دو نامه که ظهر روز شنبه در یکی از مطبوعات پاریس پست شده است بار دیگر خواستار آزادی سه تروریست خاورمیانه ای شده است که در فرانسه زندانی هستند و تهدید کرده است چنانچه آنها هر چه زودتر آزاد نشوند به خرابکاری ها ادامه خواهند داد.

متن نامه نخست چنین است: "سوء قصد در کتابخانه سوروی زیرزمین هم کارما بود، عبدالقادر سعادی، انیس بقاس و کارنی جیان را آزاد کنید، "امضا: کمیته همبستگی با زندانیان عرب و خاورمیانه ای".

در نامه دوم یادگرنام به تروریست مذکور چنین آمده است: "چنانچه آن ها هر چه زودتر آزاد نشوند، قصد های با سازگاری، زیرزمین و فیناساک تکرار خواهد شد."

حرج ابراهیم عبدالله معروف به عبدالقادر سعادی مسئول ارتش انقلابی لبنان است که دو سال پیش در خربلین دستگیر شد. انیس بقاس رئیس گروه تروریستی طرفدار خمینی و عامل سوء قصد نافرجام علیه جان شاپور بختیار رهبر نهضت مقاومت ملی ایران در سال ۱۳۵۹ است. در آن حادثه دو تن از جمله یک پلیس جان خود را از دست داد. واروزان کارنی جیان، رئیس گروه تروریستی اعزامی از سوی ارتش سری آزادی بخش ارمنستان (معروف به آلاست) و عامل بمب گذاری در فرنگا و اورلی پاریس در تیرماه

در خانه ای بدون حق ملاقات در شرایط بسیار سختی زندگی می کرد.

به گزارش خبرگزاری فرانسه ۸ فوریه: ژوئل کوفمن، همسر ژان پل کوفمن روزنامه نگار فرانسوی که از اول خرداد ماه گذشته در بیروت به گروگان گرفته شده است، دیروز در پاریس انفجارهای اخیر پاریس گفت: هیچ دولتی نباید در مقابل اوچ گیری موج تروریسم تسلیم شود. وی که در محاصره ای با رادیوی فرانسه - آنتر سخن می گفت افزود: اگر کسانی که این سوء قصد ها

رقم ادعائی وزیر سیاه پاداران به هیچ وجه قابل مقایسه با برآوردهای کارشناسان نظامی غرب نیست که تعداد کشته های ایران را حداقل ۵۰۰ هزار نفر می دانند.

ناسامانی اجتماعی و اقتصادی در جمهوری اسلامی، تنها در یک مورد یعنی موادمخدر آثار آن را نشان داده است. بنا به اعلامیه دادسرای انقلاب اسلامی، دردیماه گذشته هزار و پانصد تن در ارتباط با قاچاق هروئین و تریاک دستگیر شده اند. از این تعداد بیست و چهار تن به اعدام و بقیه به زندان های یک تا هفتاد و پنج سال محکوم شده اند. رژیم نمی گوید با موادمخدره کشف شده چه می کند، ولی خبرها در این زمینه حاکی است که این مواد توسط عوامل دیگری دوباره وارد بازار قاچاق در داخل و خارج می شود. از دیگر مداخلات وزارت بازرگانی اسلامی افزایش جنایت و قتل، خودکشی و سرقت است که دست اندکاران رژیم از انتشار آن ها وحشت دارند.

این جرائم در زمانی تشدید شده که رژیم به صورت منشا فساد اجتماعی باقی مانده اما رباکاران نه از اخلاق و تقوا و فضیلت دم می زند.

سهام آن دسته از کارخانه ها و مراکز تولیدی معادله شده به تدریج در اختیار ربا دهنای تبلیغاتی و جاسوسی رژیم که برخی از آن ها بطور غیر رسمی فعالیت می کنند، قرار میگیرد.

در پی دستور میرحسین موسوی پنجاه درصد از کل سهام شرکت معادله شده جوراب استارلایت - که در حال حاضر شرکت جوراب آسیا تأمین می شود، به بنیاد "الهادی" وی در دسترس قرار داده شد و او را گردیده است. بیست درصد بقیه سهام را بنیاد مستضعفان در اختیار گرفته است.

بنیاد الهادی واقع در جاده تهران نو، مرکز تجمع و رفت و آمد مزدوران و جاسوسان رژیم است که در پوشش یک سازمان تبلیغاتی - مذهبی زیر نظر دی غفاری اداره می شود.

آیت الله حاج شیخ محمد طاهر آل شیبیرقانی، روز نهم به مناسبت جاری پس از هفت سال تبعید در قم، به دوردست های گشت.

آیت الله آل شیبیر از روحانیونی بود که مانند سایر روحانیون مخالف رژیم که زندانی یا تحت نظر هستند، از سال ۱۳۵۸، در قم در تبعید به سر می برد و

حسن کسایی موسیقی دان و استاد نوازنده، "نی" که آثارش در قلمرو موسیقی ملی جاودانه ماندنی است، توسط عده ای از عمال رژیم اسلامی، در منزل مسکونی اش در صفهان با زداشت و بدون دلیل به کمیته هما یونشهر منتقل شد.

میدل ایست اکونومیک دا یجست: جمهوری اسلامی بر اساس موافقتی که با شرکت نفتی بریتیش پترولیوم در آبان ماه گذشته بعمل آورد ۱۵۰ میلیون دلار به عنوان خسارات ناشی از مصیبت های اموال آن "پس از انقلاب اسلامی" به شرکت مذکور پرداخته است. مطالبات این شرکت، از آبان ماه گذشته، بصورت نفت خام پرداخت شده است. بدین ترتیب خساراتی که طرف چهار ماه گذشته از سوی جمهوری اسلامی به شرکت های نفتی خارجی پرداخت شده است به دو بیست و یک میلیون دلار می رسد و این غیر از ۱۱۵ میلیون دلار است که شرکت شایرولون (آمریکائی) به عنوان خسارات از جمهوری اسلامی دریافت کرده است. شرکت رویال داچ شل، سه سال قبل مبلغ چهل میلیون دلار، شرکت نفتی فرانسه شل میابون دلار و شرکت دیگر فرانسیس بنام آلفا کی تن، در سال ۱۹۸۰، ۳۳۲ میلیون دلار خسارت از جمهوری اسلامی دریافت کرده اند.

خبرگزاری فرانسه ۲ فوریه: کثورتی کورنیل کو، معاون وزارت مورخا رچه شوروی که دیروز به دعوت علی محمد بشارتی، معاون وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی، برای یک بازدید سه روزه وارد تهران شد، اظهار داشت که مقام های شوروی گسترش تماس های سیاسی تهران - مسکو را به سود هر دو پایتخت می دانند. جنگ میان جمهوری اسلامی و عراق که تنها دشمنی نخستین سلاح رسان آن است، اوضاع افغانستان و نیز بهره برداری از گزارداری خسار و بازگشت کارشناسان روسی که در پی شدت گیری جنگ شهرها، ایران را ترک کردند، موضوع گفت و گوهای مقام روسی با مقام های جمهوری اسلامی بود. معاون وزارت خارجه شوروی، هنگام ترک تهران مذاکرات خود با مقامات حکومت اسلامی را "سریح، کامل و سازنده توصیف کرد."

خبرگزاری فرانسه ۴ فوریه: محسن رفیق دوست وزیر سیاه پاداران ادعا کرد که در جنگ جمهوری اسلامی و عراق تنها ۵۰ تا ۶۰ هزار تن کشته شده اند. وی ادعا کرد که رقم مذکور، ناپدید شدن و در جنگ را نیز در بر می گیرد که به گفته رفیق دوست ممکن است در عراق اسیر باشند.

۴۰۰ تن در مونیخ گرد آمدند:

بزرگداشت حکومت بختیار

امتیاز و اعتبار بختیار در میان مردم ایران ناشی از مبارزه فاطم اوعلیه استبداد، بیئت دقیق او و اوضاع و احوال کشور، وفاداری خدشه ناپذیرش به آرمان های ملی پافشاری سرخندانها بر مواضع حق طلبانه و دفاع جانانه اش از حقوق ملت ایران است.

آقای علی شاکری، عضو شورای نهضت مقاومت ملی ایران، در این اجتماع بزرگ به برش های بسیاری در موضوع

رژیم آئینه ایران، جگونگی ارتش در نظام ملی، مسأله دین و مذهب و نقش آن در جامعه آئینه ایران، کیفیت تنوع افکار و کثرت گرای و همافکنی با سایر گروه های مخالف رژیم استبداد دینی پاسخ گفت.

در پایان اجلاس، قطعه های در محکومیت تروریسم و باج خواهی تروریست ها و ستایش از موضع گیری فاطمه و تسلیم ناپذیر رئیس جمهوری دولت فرانسه در مقابل رژیم تروریسم قرائت گردید که به تمویب همسر شرکت کنندگان در جلسه رسید. مراسم بزرگداشت ۳۷ روز دگرگونی حکومت بختیار با بخت سرود ایران پایان یافت.

قطعه نامه

"تروریست های رژیم خمینی که در دوماه اخیر چهار نفر از اعضای نهضت مقاومت ملی ایران را در ترکیه و ایران به قتل رسانده اند، اکنون با بمب گذاری در

جمهوری اسلامی

بخت پیروزی ندارد

بقیه از صفحه ۱

ژنرال فرانسوی در ادامه بررسی خود، می نویسد: با این همه مقام های دیگری در جمهوری اسلامی مانند حسین جلالی، وزیر دفاع، افسر حرفه ای و نوه بیگ آیت الله عقیده دارنده تاریخ انجام تعرض بزرگ را باید دست کم چند ماه به تعویق انداخت. جلالی، وزیر دفاع از حمایت یازاریان برخوردار است.

ژنرال "هانری ارو"، در پاریس بررسی خود، می نویسد: حقیقت این است که تعداد کثیری از مسئولان جمهوری اسلامی امروز در می یابند که در جنگ با عراق، احتمالاً راه حل نظامی وجود ندارد، البته هیچ یک از آن ها جرات ندارند که علناً "اعتقاد خود را بیان کنند. آن ها به این نتیجه رسیده اند که رژیم جمهوری اسلامی نیاز مبرم به شکست انزوای دیپلماتیک خود دارد، اما دیگر کارا زکار گذشته است.

اکسپرس - دهم فوریه ۸۶

ایران هرگز نخواهد مرد

نشانی:

QYAM IRAN
C/O C.B.
17, bd RASPAIL
75007 PARIS
FRANCE